

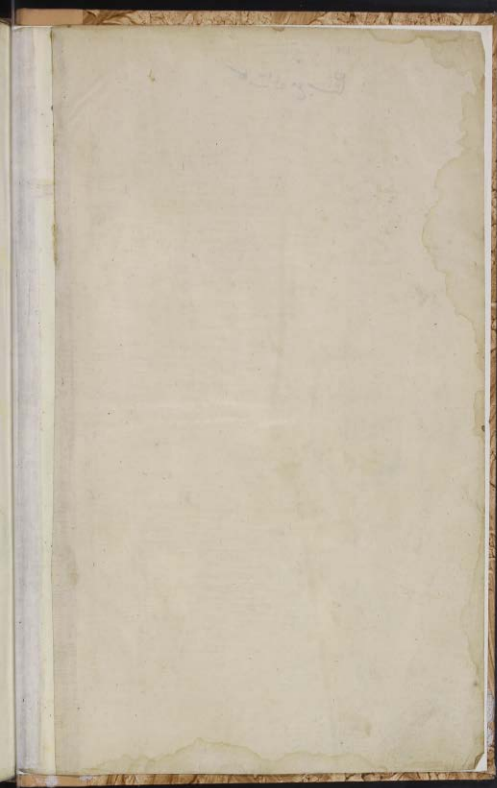
Perzsa

O. 14.

Digitized by the Library and Information
Centre of the Hungarian Academy of
Sciences

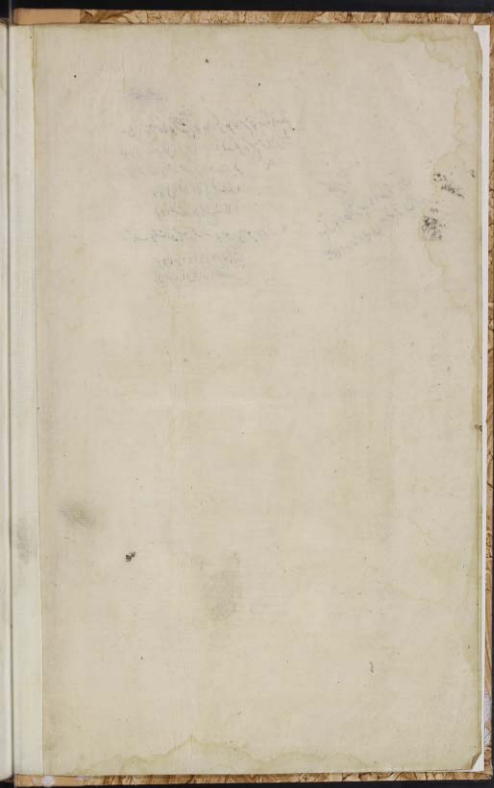


کھتان مع بست



عطا یا شمع خطا تو شمع شمع مبارک که ملوک تو بنده است
 اول از تو ما سوختیم و ما امید آمدیم که تو شمع شمع شمع شمع شمع
 رختی شمع شمع شمع شمع شمع شمع شمع شمع شمع شمع شمع
 ما قال لا فط لا فی شمع شمع
 لولا الشیء لم یسمع له لا
 صائب جانت صائب جانت صائب جانت صائب جانت صائب جانت
 زود لا زود از زود زود زود زود زود زود زود زود زود زود
 مکه شهدان لا اله الا الله

کلیم
 اول و آخر
 یعنی در راه پی بر تو قرآن بس



مع الزمان وودع الدنيا
 دخل برزخ النعيم
 محمد بن عبد الله
 ١١٥٠

MAGYAKADEMIA
 KÖNYVTÁRA



بسم الله الرحمن الرحيم و بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و الصلوة على سيدنا محمد و آله
الطاهين الطيبين الطاهرات و السلام و بعد
فإن من أعظم نعم الله تعالى علينا أن جعل في كتابه
القرآن الكريم ما لا يحصى من العجائب و المعجزات
و ما لا يدرى عقله و لا يحيط به فهمنا و لا
نستطيع أن نذكره و لا أن نحصيه و لا أن
نصفه و لا أن نذكر ما فيه من العجائب و المعجزات
و ما لا يدرى عقله و لا يحيط به فهمنا و لا
نستطيع أن نذكره و لا أن نحصيه و لا أن نصفه

الحمد لله رب العالمين و الصلوة على سيدنا محمد و آله
الطاهين الطيبين الطاهرات و السلام و بعد
فإن من أعظم نعم الله تعالى علينا أن جعل في كتابه
القرآن الكريم ما لا يحصى من العجائب و المعجزات
و ما لا يدرى عقله و لا يحيط به فهمنا و لا
نستطيع أن نذكره و لا أن نحصيه و لا أن نصفه

و ما لا يدرى عقله و لا يحيط به فهمنا و لا
نستطيع أن نذكره و لا أن نحصيه و لا أن نصفه
و ما لا يدرى عقله و لا يحيط به فهمنا و لا
نستطيع أن نذكره و لا أن نحصيه و لا أن نصفه



کیم و کرم کس که کجاست
 کدو بی غلظ و دانی ساز

این کلام را در هر روز
 بخواند و در هر وقت
 که بخواهد بخواند
 و در هر وقت که بخواهد
 بخواند و در هر وقت
 که بخواهد بخواند

کلاه شکوفه بر سر نهاد و مصداق ذیل قدرت و شجاعت
 شد و دشمن فراتر پیش نرسد و شکسته قطع
 بر و باد و دروغ و رشید و فکانه تا توانی کعبه فیضی
 محرابه تو سرکش و زمان شرط انصاف نباشد که تو توان
 در خیمت از سرور اپنا و بهتر انصاف و بهتر کائنات و نجر
 موجه و است و است و است و است و است و است و است
 صلی علیک و آله و سلم شعر شریف طالع پنهان کریم
 قسیم جسم و جسم و جسم و جسم و جسم و جسم و جسم
 و با که از روح کبریا که در کعبه کعبه کعبه کعبه
 شریف و مصداق مصداق مصداق مصداق مصداق مصداق

این کلام را در هر روز
 بخواند و در هر وقت
 که بخواهد بخواند
 و در هر وقت که بخواهد
 بخواند و در هر وقت
 که بخواهد بخواند

وتمه ده هزار

این کلام را در هر روز
 بخواند و در هر وقت
 که بخواهد بخواند
 و در هر وقت که بخواهد
 بخواند و در هر وقت
 که بخواهد بخواند

کلیه کلمات و عبارات در این کتاب
از قلم استاد کرامت الله قزوینی
در شهر قزوین در سال ۱۲۸۵
تألیف شده است

حکایت یکی از صاحب جان بهیچ بر اوقات فروز
و در هر کجاست مستغرق شده و آنکه در این حالت باز
یکی از اصحاب بطریق انبساط کث ازین بستان کرد و
بواسطه در پرتو کث آوردی کث و خاطر بهشت هم که چون
در پشت کل رسم و امنی بر کشم پدید اصحاب را چون بیدم بود
کلمه چپ حالت کرد که او هم از دست بهشت نظم
ای من سخن عشق زده و پندانه سخن بهشت را با شن و آواز نایه
بوی معطران و عطرش بهشت و آواز که غمزه شیری و زنیای
ای زنده و زنیای و تیار و کان و دم و زنده کث و زنده غمزه و زنده
محکم تمام کث و زنده غمزه و زنده غمزه و زنده غمزه و زنده غمزه

کلیه کلمات و عبارات در این کتاب
از قلم استاد کرامت الله قزوینی
در شهر قزوین در سال ۱۲۸۵
تألیف شده است

کلیه کلمات و عبارات در این کتاب
از قلم استاد کرامت الله قزوینی
در شهر قزوین در سال ۱۲۸۵
تألیف شده است

اللهم ذو الوات باني القرآن **الحمد لله** وقطره
 لقد اذنا واسمه والموايا لوالنصر كذا تشا ليه
 عوفا وحنان في الارض كرم الله بيزر و تعالى وقدر خطه پاک
 غير از راهیت حاکمان عادل و منت عالمان عامل زمان
 قیامت در مملکت بیکاه و از نظم و تقیم پارس غم ز پس نیست
 تبارش بود و چو تو دیباید خدا امر و ذکر نشان زنده و بسط خدا
 مانند استمان ت با زمین برت پس خاطر عا کسان و شکر
 بر ما و بر خدا ای جهان برون فرستد بر با و قد تمم از عا کسان
 خدایم خدا کرم و در و دیوار **بیت سید ایف کتاب**
 کیش تا کیش که نشیکر هم و بر سر تن کرده و نامت

دروغ هم از کجاست
 نکات از حق می باشد
 سرش که در کعبه است
 سرش که در کعبه است
 سرش که در کعبه است
 سرش که در کعبه است

یکا بیک است
 یکا بیک است
 یکا بیک است
 یکا بیک است



یکا بیک است
 یکا بیک است
 یکا بیک است
 یکا بیک است

یکا بیک است
 یکا بیک است
 یکا بیک است
 یکا بیک است

کجایم که در این عالم
 کجایم که در این عالم
 کجایم که در این عالم
 کجایم که در این عالم

بخوردم و مشک سرافروزم
 این پاسته نایب از بکشم نظم
 چون بکشم کفنی نمایی
 کمر این رخ روز در پای
 کمر سحر طاعت زنده و بارش
 خواب نوشین و باد ابریل
 باز در و پادشاه و پادشاه
 رفت و من نه بکرمی پرده
 و آن که نخت چمن سوخته
 وین طاعت بهر نم و کمی
 یار ناپایدار دوست دار
 دوستی را شاید این خدار
 نیک بود چون می باید
 نیک بکس که کجایم کی بود
 بر کجایم که کجایم کی بود

کجایم که در این عالم
 کجایم که در این عالم
 کجایم که در این عالم
 کجایم که در این عالم
 کجایم که در این عالم
 کجایم که در این عالم
 کجایم که در این عالم
 کجایم که در این عالم

کجایم که در این عالم
 کجایم که در این عالم
 کجایم که در این عالم
 کجایم که در این عالم

بوی

کس نیار از پس تو پیش روت	عزبت و آفتاب توت
از کی مازده خواب غره منور	ای سحر است غرت در بار
رست پر نیار و سیاه	هر که در زین خود خور و بخور
وقت فرمش خوشه باید چه	پند معصی بکوش بباش
ره چنان است در پیش و بر	پس ز نامل منی مصلحت آن
دیدم که در شمع غزل نشستم و دامن از حجت فرو ردم	
خیمه و دفتر از گشت های پریشان بشویم و من پریشان بگویم	
تربین بریده کجی شسته محکم بدار کسی که زبانش نشاند محکم	
بسیار خوشه و کویا بهتر زبان به بسته زگو یا بشیر	
پیکری ز دوستی که در کعبه آینه من بودی و جگر سیه	

کس نیار از پس تو پیش روت
از کی مازده خواب غره منور
رست پر نیار و سیاه
وقت فرمش خوشه باید چه
ره چنان است در پیش و بر

عزبت و آفتاب توت
ای سحر است غرت در بار
هر که در زین خود خور و بخور
پند معصی بکوش بباش
پس ز نامل منی مصلحت آن

دیدم که در شمع غزل نشستم و دامن از حجت فرو ردم
خیمه و دفتر از گشت های پریشان بشویم و من پریشان بگویم
تربین بریده کجی شسته محکم بدار کسی که زبانش نشاند محکم
بسیار خوشه و کویا بهتر زبان به بسته زگو یا بشیر
پیکری ز دوستی که در کعبه آینه من بودی و جگر سیه

کس نیار از پس تو پیش روت
از کی مازده خواب غره منور
رست پر نیار و سیاه
وقت فرمش خوشه باید چه
ره چنان است در پیش و بر

در این کتاب که در این
 کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این

در این کتاب که در این
 کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این

هم عین برسم قدیم از و در این
 بساطم انبت کسره و در این
 بنی و مکر و کنت قطع کشت که مکان کنت است
 بگو ای برادر لطیف و حریف که در این
 بحکم ضرورت زبان در این
 مطلع گردانید که ندانم کرد و در این
 نشاند و خاموشی گزید تو نیز اگر توانی سر خویش که در این
 پیش کیم کما بغیرت عظیم و محبت قدیم که در این
 بر زبانم مکر که که سخن کنت شود برسم مالف و طریف
 که آرزون و در میان جملات و مختارات عین سهل و ممتنع

در این کتاب که در این
 کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این
 در این کتاب که در این
 کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این

در این کتاب که در این
 کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این

در این کتاب که در این
 کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این

و صوابت و نصرت اولو الالباب ذوالنصرت علی
و زیاده و زیاده ای در کام نظم زبان ای در مینعت
کلیه در کج صاحب سر پر است به شدت و کسی
که به نزد شست یا پله اگر چه پیش نهاده شست
بوت مصلحت آن که در حقش بود نیز طبع داشت هم فرو
بوت مصلحت آن که در حقش بود نیز طبع داشت هم فرو
پاکشیدن به قوت به شتم و روی از محاربه و اندین
مروت به شتم که یار موافق بود و در محبت و ادا و صابوق
چو بکشت روی یکی بکشتن که روی گزیرت بود و اگر
بکشم من و رت سخن کشم و تعزین کنان سحر و جادو و نعم و فضل مع

بدرین نیم صفت و آب
بدرین نیم صفت و آب
بدرین نیم صفت و آب
بدرین نیم صفت و آب

بدرین نیم صفت و آب
بدرین نیم صفت و آب
بدرین نیم صفت و آب
بدرین نیم صفت و آب

بدرین نیم صفت و آب
بدرین نیم صفت و آب
بدرین نیم صفت و آب
بدرین نیم صفت و آب

بدرین نیم صفت و آب
بدرین نیم صفت و آب
بدرین نیم صفت و آب
بدرین نیم صفت و آب

بدرین نیم صفت و آب
بدرین نیم صفت و آب
بدرین نیم صفت و آب
بدرین نیم صفت و آب

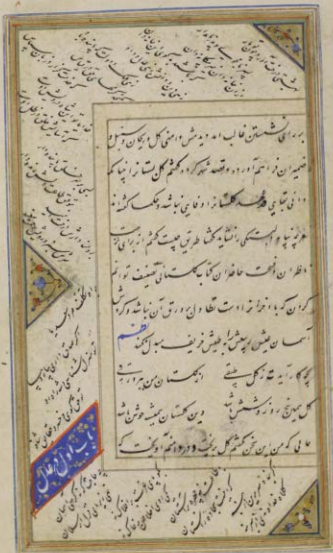
بدرین نیم صفت و آب
بدرین نیم صفت و آب
بدرین نیم صفت و آب
بدرین نیم صفت و آب

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

که صورت پر آریه بود و زمان دولت در آریه
چون جاریه یک شکان
اول آریه بشت ماهی
میل کویه بشت بخت
بر کل سرخ از خم از فدا
جمع عرق بر خدایه شاه
بشت را بهستان یکم از دوستان شاکر
خوش و خرم و در خان ارجمندی
دفعه شایان از کشتن آریه
دو صحیح طبع با موزون
هرین پاریه می که کاکون
که اندر خورشید

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the historical account, mentioning various figures and events.



در پیش

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دروسا وعبرة لمن يعقل
والصلاة والسلام على
سيد المرسلين وآله الطاهرين

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دروسا وعبرة لمن يعقل
والصلاة والسلام على
سيد المرسلين وآله الطاهرين
السلام على من لا ينال
السلام الا به
والصلاة والسلام على
سيد المرسلين وآله الطاهرين
السلام على من لا ينال
السلام الا به
والصلاة والسلام على
سيد المرسلين وآله الطاهرين
السلام على من لا ينال
السلام الا به

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دروسا وعبرة لمن يعقل
والصلاة والسلام على
سيد المرسلين وآله الطاهرين
السلام على من لا ينال
السلام الا به
والصلاة والسلام على
سيد المرسلين وآله الطاهرين
السلام على من لا ينال
السلام الا به

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دروسا وعبرة لمن يعقل
والصلاة والسلام على
سيد المرسلين وآله الطاهرين
السلام على من لا ينال
السلام الا به
والصلاة والسلام على
سيد المرسلين وآله الطاهرين
السلام على من لا ينال
السلام الا به

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دروسا وعبرة لمن يعقل
والصلاة والسلام على
سيد المرسلين وآله الطاهرين
السلام على من لا ينال
السلام الا به
والصلاة والسلام على
سيد المرسلين وآله الطاهرين
السلام على من لا ينال
السلام الا به

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دروسا وعبرة لمن يعقل
والصلاة والسلام على
سيد المرسلين وآله الطاهرين
السلام على من لا ينال
السلام الا به
والصلاة والسلام على
سيد المرسلين وآله الطاهرين
السلام على من لا ينال
السلام الا به





در ویشتان باب یستم و فضیلت قناعت
در نواید خاموشی باب پنجم و عشق و خوا
باب ششم در ضعف و پیری باب هفتم
در تاثیر تربت باب هشتم در وصیت باب نهم در سیرت ایشان
آنچه ز حدیث ارسیر نمک و شل حکایات حکایت پادشاهی
شیدم که بکشتن سیری فرمان او چار و ده حالت نویسد
بر بانی که داشت ملک را و شتم او آن گرفت و شط کشتن
که گرفت از سر که دست از جهان شایه برود از آن که بگوید
وقت مرگ و دست چنان که بر دست کمر و شمشیر تر
او ایمن انسان حال سانه که در مغلوب رسول ملک
و در ویشتان باب یستم و فضیلت قناعت
در نواید خاموشی باب پنجم و عشق و خوا
باب ششم در ضعف و پیری باب هفتم
در تاثیر تربت باب هشتم در وصیت باب نهم در سیرت ایشان

چنانکه در حدیث آمده است
که در حدیث آمده است
که در حدیث آمده است
که در حدیث آمده است

که در حدیث آمده است
که در حدیث آمده است
که در حدیث آمده است
که در حدیث آمده است

که در حدیث آمده است
که در حدیث آمده است
که در حدیث آمده است
که در حدیث آمده است

که در حدیث آمده است
که در حدیث آمده است
که در حدیث آمده است
که در حدیث آمده است

که در حدیث آمده است
که در حدیث آمده است
که در حدیث آمده است
که در حدیث آمده است

این کتب را در روزهای جمعه و روزهای دیگر
 در هر روز یک بار بخواند و در هر روز
 یک بار در هر روز یک بار بخواند و در هر روز
 یک بار در هر روز یک بار بخواند و در هر روز

مکتب پر سیا که چه بگوید کی از روزهای یک مکتبش ای نه او نه
 می گوید که ای همین الخط و العین عن انس مکتب را بر حال
 وی رحمت آید و از سر خون و در کشت و زیری دیگر گرفته و بوی
 کشت بنامش و در نشاید در حضرت پادشاه جزیر استی بخش
 این شخص مکتب را نه مکتب و شام ۱۱ مکتب وی این
 سخن در بزم کشید و کشت مرا آن دروغ وی پسندید و تمام کرد
 راست که تا کشتی که آنرا وی از جسدی بود و این را بنامش
 و جز و منه آن کشته اند دروغ مصلحت اینها به اوقات شده بکنند
 مکتبش و آن کشته که او گوید حیف باشد که حسن بگوید
 بر طاق بود آن فرزند نشود و در همان ای روزهای یک مکتب

این کتب را در روزهای جمعه و روزهای دیگر
 در هر روز یک بار بخواند و در هر روز
 یک بار در هر روز یک بار بخواند و در هر روز
 یک بار در هر روز یک بار بخواند و در هر روز

این کتب را در روزهای جمعه و روزهای دیگر
 در هر روز یک بار بخواند و در هر روز
 یک بار در هر روز یک بار بخواند و در هر روز
 یک بار در هر روز یک بار بخواند و در هر روز

هر چه کان بهر کنایست شاید که بخت باشد شینم کم
 مکر و دوران مکرش منسوب روی نمود چون لکروی علم آموز
 اول کسی که اب در میان ساروت جهانید آن سپهر بود گفت **قطعه**
 آن زمین شوم که در بختی زمین آن نم که در میان خاک و زمین
 که که بخت به بخت زمین شوم که در بختی زمین آن نم که در میان خاک و زمین
 این بخت و بخت بر سپهر زمین زویش چنان که در خاک و زمین
 چون پیش پیر و پیران زمین درخت پوشید و گفت **قطعه**
 ای که شخت شیر نوزد بهر شتی سوزید و پیر
 اب لاغری که بخت بر زمین سوزید و پیر
 آرد و آرد که سپهر زمین سوزید و پیر

در این بخت و بخت بر سپهر زمین زویش چنان که در خاک و زمین
 چون پیش پیر و پیران زمین درخت پوشید و گفت **قطعه**
 ای که شخت شیر نوزد بهر شتی سوزید و پیر
 اب لاغری که بخت بر زمین سوزید و پیر
 آرد و آرد که سپهر زمین سوزید و پیر

10

و سینه و کشتن خدایش نوید و یکی از روزها پانزده
 مکر را بود و او روی شفاعت بر زمین نهاد و گوشت این ماه
 چنان از مرغ و شکافنی برنج و از ارباب جوانی معنیست
 و چون بزم افلاک خداوندی است که بخشیدن غن او بریده
 شد ملک روی زمین سخن از کم کشید و او انی از این کشید
 پرتوینکان کیم که پناور شد تربیت و اهل بون که ان کشید
 نس نهاد اینان قطع کردن و دیگر تربیت و حج و تبار ایشان
 بهر که آتش نشاندن و حسن کشیدن و کشتن و یک کف
 آتش کار خرمند نیست قطعه بر اگر آب زند که
 هر که از شش و پیر بخوردی بهر روز که

در این کتاب که در این روزگار
 در این کتاب که در این روزگار
 در این کتاب که در این روزگار

گزنی بر یک شکوهی و زیر جوی این سخن بشنید طبعاً
 که پسندید و بر حسن ای ملک افزین نه اند و کشت آنچه خداوند
 و ام مکد خرمه و این صواب است که اگر محبت آن جوان بیت یا
 طبعیت ایشان کرشمه بده امیدوار است که بهترت مسکن
 تربیت یابد و خرمی خود میدان گیر و کمند و طبعیت و سیر سپنه
 و رضا آن کرده و محبت و او ممکن شده است و در حدیث است

بسم الله واللا حول الا بالله

با به این یار کشت همه لوط خاندان نبوتش کم کشت
 ملک اصحاب کجاست و نه زنی پی خیکان گرفت و نه هم کشت
 این کجاست و طایفه از نه یار کشت و به شهادت یار شده تا کجاست

در این کتاب که در این روزگار
 در این کتاب که در این روزگار
 در این کتاب که در این روزگار

در این کتاب که در این روزگار
 در این کتاب که در این روزگار
 در این کتاب که در این روزگار

کتب خطی

طاهر بن عبد الله

Handwritten signature or note in Arabic script.

برای این که در این کتاب

کتاب

چند آفتاب را بر کف دست خوانی هر چه چشم بپا
که عیتر که آفتاب بسید **مکات** یکی از مذکبات که مکات
کند که دست تامل و کمال و بر او بود و در او نیت خوان
نموده آب بکای که خلق از مکات بر عیترش بماند و بر او که بر شش
غربت گرفت چون رعیت کم شش از شعاع ولایت نشاندن به رفعت و جلال
مانند و شستن در نور آینه **قطعه** هر که فریاد رس و فصاحت آید
که شکر آید مصلحت بخواه فریادش **بند** غلغله بکوش از نو آری و بود
الطف کن لطف که بکوش شود غلغله **بند** باری مجلس او شناسا می بخواند
و در زوال مملکت نجات کج فریاد و ناله میراند و در زیر ملک
پرسید که فریاد و کج و چشم نه اشک بکوشد پادشاهی بدو بحر

والمستحقين من العباد

کتابخانه

جنگ و فرات و سن و سپهر

چندین سال در آنجا بود

کتابخانه

مجلس اول

پیش از آنکه

1

بند و چاروندانست یکی در آن کشی بود ملک را کشت اگر
 فرماده می من جان اورا بطریق غاوش کتم کشت غایت لطف بود
 حکیم نیرود تا غلام را بر آید اندامه بار چپ غوطه خور از آن
 پس بویس که شده و پیش کشی آورده بدو دست را بر گان کشی و
 چون بر آید بگفته زلف و بشت و قریان ملک را چپ بر حکیم
 درین چرمکت بود کشت اول محل غرقه شدن نموده بود و قدر سلا
 گشتی انت چمن قدر غایت پکے و انکه استی را به **طوطی**
 ای سیر زمان چمن غش نایه **ش** مشوق فت اکیه بر ایک نور **ش**
 حور بخش سی را دوزخ بود **ب** از دوزخ زمان پرس که **ش**

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the poem or a separate section. The text is written in a cursive style and includes phrases such as "و در این روزگار" and "و در این روزگار".

کتابخانه عمومی
شعبه کتب خطی
کتابخانه عمومی
شعبه کتب خطی

بسم الله الرحمن الرحيم

ان نزل

فانما في هذا الكتاب من فوائد كثيرة لا يمكن حصرها في هذه القليلة من الصفحات

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the text from the previous page, written in a cursive style.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

نرفت میان آنکه یارش را به **ی**ا که دو چشم شادین در
حکایت هرگز را گشته و ز زبان پر را چو خطایی که نه خرمی
 کشتن می نمودم نه و لیکن عین دانستم که محبت من در دل این
 بزرگوار است و بر عهد من میماند که از دستم بر نهدم که نه خوش
 که در شک جاکن کن پس تو کس را که رستم که گشته **از قطع**
 از آن که تو ترسد ترس ای سیم **ا** اگر چه تو بر بنیاد یک
 نه چینی که چون که به جا خور شود **ا** بر آرد و یک لخم یک
 از آن را بر پایی مانی نه **ا** که ترسد ترس را که بسبک
حکایت یکی از نو که بستم بخودش در حالت پری و امید زنی
 قطع کرد و ناکه و سوار می از در و راه و بهشت آورد که **قطع**

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين



بنی آدم اعضاء یکدیگرند که در آفرینش یکدیگرند
 چه خصوصی بدو آورده و کمال و کرم و انعام
 تو که محبت دیگران بی غش و تشای که همت نهاده است
حکایت در دیشی مستجاب الدعوت از بنی آدم بدو آمده
 یوسف را بفرموده که از او را بخواند پس کشت عایلی بکن
 خدایه عایشه بستان کشت اگر چه خدایه این چاه است گفت این
 عای غیرت ترا و جود مسلمانان **نظم** ای زبونت زیروست از
 کرم تا کی عیب از این زار و پیکار آید تهنیت جهاد
 مردنت به کرم و هم آردی **حکایت** یکی از ملوک بنی امیه
 در ساری خراسان که از خواجه بخت که از خاندان حضرت کشته شد
 در ساری خراسان که از خواجه بخت که از خاندان حضرت کشته شد

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, featuring decorative borders on the left and right sides.

تجارت و مکارم

خود را تا در کج خلقی نماند از آن **قطعه** طاعلی را در خدمت خود فرمود
 کلام این فرشت است خدایش بر بود **۱** اکنون خدایش بشمار از پدایت
 ایمنان بر نیکانین مرد بود **مکاتیت** یکی از ملک ششم شدی
 عشرت روز کرد و درستی بجوش **پت** در ایمنان خوشتر ازین بجوش
 کر نیکو به اندیشه و اگر نخواست **۲** درویشی بند بر او را نخواست
 ای انکو به آفتاب تو عالم **۳** کیم کم گشت نیت غم عالم نیت
 کج را خوش آمد صوره از مژدینار از روزن بر و ان گشت گشت
 کوی درویشان بداد گشت **۴** از کج بدارم که جاده دارم ملک
 را بر ضعف حال و در حق زیاده شد غلغلی بران مرید کجوش
 فرستاد درویشان نقد و خضره **۵** اندک زنی که در دنیا را گشت

[illegible]

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the historical account, mentioning various figures and events.

فصل در بیان احوال و عادات و رسوم و تقاضای
مردم و احوال و عادات و رسوم و تقاضای

که استخوان و استخوانی نیاز دارد **حکایت** سید کوثر را گفته که
عزیزت و صحبت شیر که کارد را به و یک سبب افتاد را شاد و کشت
تا خفته صیدش بخیزد و از شر دشمنان در پناه وصولش زندگانی
سکونم کشت اکنون که به خل جایش در آمدی بشکر نفس قرآ
کردی چراغ و کبریا نی تا بگفته غاصات در آورده از بندگان
مخلصت شمار کشت چنان از بطش و یارین تم **چ**
هر سه سال که تشریف فرزند **د** اگر گویم در واقعه بسوز
ناف که ندیم حضرت سلطان از پای و باشد که پسر بر
و حکایت کند از این **ک** پادشاهان بر حذر باید بود که

این کتاب را در روز جمعه
 در ماه رجب سال ۱۰۰۰
 در شهر تبریز
 در کتابخانه
 در روز
 در ماه
 در سال

که بسلامی بر بنده و به شایستگی بخش و کشته و ظرافت سپا
 سر نه یانت و چه بچکان **پت** تو به سر تو زویش تن ش تو
 دانی و ظرافت نید یان کن **از حکایت** یکی از قیاس شکایت
 روزگار و نه ساجد بزدیک من آور و کو کخاف ایکن ام
 و عیان بسیار و طاف بار فاقه دارم باره دارم ای که عیانی
 دیگر نقل کنم تا در سران صورت که زندگانی کرده و شکی
 را بر بد و نیک من طلاع نباش **پت** بر کن نه خفت و کن از یک کیت
 پس جان بیا که بر و کن کیت **۱۰** باز از شتاده از یک کیت
 که بطور و قضای من بخند و سپه مرا حق عیان بر دم مرد

این کتاب را در روز جمعه
 در ماه رجب سال ۱۰۰۰
 در شهر تبریز
 در کتابخانه
 در روز
 در ماه
 در سال

این کتاب را در روز جمعه
 در ماه رجب سال ۱۰۰۰
 در شهر تبریز
 در کتابخانه
 در روز
 در ماه
 در سال

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the letter or a separate note, written on a piece of paper with a decorative border.

کشتن است و بیست و نه
 در روز دوشنبه و پنجشنبه
 در روز دوشنبه و پنجشنبه
 در روز دوشنبه و پنجشنبه

و در آن شاعر غریب زلفا دو چون از دیار است که باز آمد
 و در آنکه استیلا کرد خانه حایل را دیدم پریشان و در نیات
 درویشان کجاست چه حالت کشت و چنانکه تو کشتی طایفه حیدر بر
 و پنجاهم منسوب کردند و ملک دام ملکه در کشت تیغ است
 نغمه و دیوان قدیم و دوستان جمیع از کشتی خاموش شدند و
 برینیه فراموش کردند **قطعه** بصری نه چون کی او شاد
 همه عاشق نای بر سر نهند چو دین کا قبل است گرفت
 ستایش کجاست بر نهند فی الجمله انواع محبت گرفت
 بودم تا به این نیست که مرده سلامت بجای برسد از بند کرام

کشتن است و بیست و نه
 در روز دوشنبه و پنجشنبه
 در روز دوشنبه و پنجشنبه
 در روز دوشنبه و پنجشنبه

کشتن است و بیست و نه
 در روز دوشنبه و پنجشنبه
 در روز دوشنبه و پنجشنبه
 در روز دوشنبه و پنجشنبه



این کلمات را در هر روز بخواند
 و در هر روز بخواند و در هر روز
 بخواند و در هر روز بخواند
 و در هر روز بخواند و در هر روز
 بخواند و در هر روز بخواند

آری است و یکی از بزرگان سن نفی بیخ ارمق این طایفه است
 و او را بهیچین کرده بود که یکی از اینان ایشان حرکتی کرد
 و بهیچین
 مناسب حال درویشان نطن اشخص فاسد و بازاریان کاسه
 شده و استم بطریق کفایت یا از استفسر کنم سنگ پیش
 کرده ام و با نم را بگو و بخاک و معنی و روشن استم که گفته اند **قطعه**
 وزیر و وزیر و سلطان **۱** بی و سیدت که در پیر این
 سک و در بان باشد **۲** این که پانش کبر آن این
 چند اکو متربان حضرت آن بزرگ بر حالت من و قفس
 شد به اکرام در آوراند و بر تر متاعی بین کردن و در دستم

این کلمات را در هر روز بخواند
 و در هر روز بخواند و در هر روز
 بخواند و در هر روز بخواند
 و در هر روز بخواند و در هر روز
 بخواند و در هر روز بخواند
 و در هر روز بخواند و در هر روز
 بخواند و در هر روز بخواند
 و در هر روز بخواند و در هر روز
 بخواند و در هر روز بخواند

این کلمات را در هر روز بخواند
 و در هر روز بخواند و در هر روز
 بخواند و در هر روز بخواند
 و در هر روز بخواند و در هر روز
 بخواند و در هر روز بخواند
 و در هر روز بخواند و در هر روز
 بخواند و در هر روز بخواند

عاجت از مانی **قطر** اگر کجی کنی بر باد میخوش

رسد هر که خدا را بخشد و این را بر سر نهی

که در این شهر روزی یکصد و هشتاد و پنج نفر ازین شهر روی

هر کس که در این روز بخورد و آشامد

بیت کت کرد اندوختن که نه خوشه نه سبزه که نه **م**

فلانك شك من انك شك

کتابخانه ملی ایران

کے لئے جو کہ ان کے لئے ہے

پیشانی قیام میسر است بود عالمی سامعیت ، ملک

نویسندگان گفتند که پیمت بسان بارسی نشود و در حرا
سوتی

Handwritten musical notation on a five-line staff. The notation consists of several vertical strokes, some with flags or beams, suggesting eighth or sixteenth notes. The ink is dark and the paper is aged.

سنة ١٢٠٠

...ویند و بیدار ...

[illegible]

آتش سوزان کند با سوزن ^{پرواز} آنچه گشت او دل در دانه
گویند که هر یک از اینها شربت و حکمتی است جانوران خرد و اشخاص
خرد بابر بر که شمشیر و دم ^{نظم} مسکین خرد که چندی تمیز است
چون باری کشت غریزت ^{نظم} که او ان دشمن این بر دانه
پژواک دین ^{نظم} هر از دانه ^{نظم} حکم را شنیده از دانه حکم انفاق
او بفراست معلوم شد در کجای کشتی ^{نظم} در به انواع مقبوض کشت
یکی بسته به گمان بر دانه کشت ^{نظم} در حالت انظر که دانه کشت ^{نظم}
نزد که قوت بازوی پستی از ^{نظم} به طشت بزرگ مال دانه کشت ^{نظم}
بدید و دانه کشت ^{نظم} دانه کشت ^{نظم} دانه کشت ^{نظم}
توان کشتی خرد و درون شمشیر ^{نظم} دانه کشت ^{نظم} دانه کشت ^{نظم}

الحمد لله رب العالمين

جس کی دعا سے ہر شخص کو خوشی ہو

کتابخانه

قوله في قوله تعالى

کتابخانه

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

بادبان آن که کم گیر سینه هر که با پولا باز و پنجه کرد
 ساعد سیمین خود را بکمر کرد با شش بستن بنده او کار
 پس بگام دوستان فرشتان **نکات** یکی را از اندک هر چه
 باین بود که احادیث ذکر آن موجودیت طایفه حکمای
 مشفق شده که هر یک را او ایستاده ذکر کرده اند و بی چنین
 صفت موصوف بفرموده طلب کردند و حقان سپری
 بر آن صورت که حکما گفت بودند پدر و مادرش را بخوانند
 و بخت پسران خوشتر کردند و قاضی فوتی او که خون چکه
 از رعیت ریختن سلاطین نفس پادشاه را روا باشد جلالت

این کتاب در بیان فضائل و مناقب ائمه و اولاد ائمه و
 در بیان فضائل و مناقب ائمه و اولاد ائمه و
 در بیان فضائل و مناقب ائمه و اولاد ائمه و
 در بیان فضائل و مناقب ائمه و اولاد ائمه و

این کتاب در بیان فضائل و مناقب ائمه و اولاد ائمه و
 در بیان فضائل و مناقب ائمه و اولاد ائمه و
 در بیان فضائل و مناقب ائمه و اولاد ائمه و
 در بیان فضائل و مناقب ائمه و اولاد ائمه و

این کتاب در بیان فضائل و مناقب ائمه و اولاد ائمه و
 در بیان فضائل و مناقب ائمه و اولاد ائمه و
 در بیان فضائل و مناقب ائمه و اولاد ائمه و
 در بیان فضائل و مناقب ائمه و اولاد ائمه و

این کتاب در بیان فضائل و مناقب ائمه و اولاد ائمه و
 در بیان فضائل و مناقب ائمه و اولاد ائمه و
 در بیان فضائل و مناقب ائمه و اولاد ائمه و
 در بیان فضائل و مناقب ائمه و اولاد ائمه و

تاج

این کتب در کتابخانه
 شاهنشاهی ایران
 در شهر تهران
 در سال ۱۳۰۰
 ثبت شده است

و نو پس سوسای آسمان کرد و بکند یک کشت این کشت
 چو چای خنده است کشت چو زعفران بر پرو ماه در باغ و چای
 پیش قاضی برزد و او از سلطان خواند اکنون پرو ماه در علم است
 نظام دنیا را بکن بر سپردند و قاضی بکشم شوی و سلطان
 راضی شد بخند ایم پانی نامه **پشت** پیش که بر آورم ز دست زینا
 هم پیش از دست نوزاد **ه** سلطان ازین سخن بکشم است
 به کشت چاک من و لیس از من بچای یکن سر و پیش را بوسه
 و در کمال گرفت و نوبت بکشد از من بکشد و از او کرد کینه هم در آن
 روز شایه رفت **قطع** چنان فرستاد آن هم گفت

و این کتب در کتابخانه
 شاهنشاهی ایران
 در شهر تهران
 در سال ۱۳۰۰
 ثبت شده است

و این کتب در کتابخانه
 شاهنشاهی ایران
 در شهر تهران
 در سال ۱۳۰۰
 ثبت شده است

و این کتب در کتابخانه
 شاهنشاهی ایران
 در شهر تهران
 در سال ۱۳۰۰
 ثبت شده است

پلانی برب درین پیل **زیر پست** کر جانانی حال بود
 همچو حالت زیر پیل **حکایت** کی از بندگان شاه
 عرویش کر نیکه بود گمان در پیش رفت و باز آورد و نور
 با و غرض است بکشتن او اشارت کرد اما بکرنگان چه
 چنان کند بنده سر پیش عرویش بر زمین نهاد و **پست**
 هر چه در سرمه چون پست **بنده** چه دعوی کند حکم خداوند
 ای محبوب اگر پروانه غمت این خانه غم نخورم کیست
 بخون من کفر آبی اگر بچکان این بنده را بخواهی کشی باری
 تنایل مرغی کش آری قاتل من کیست قاتل من کیست قاتل من

این نامه را به دست خودت بیاور
 و به دست خودت بیاور
 و به دست خودت بیاور
 و به دست خودت بیاور

کرد و شد و ایمان این ملک به یار او نقره نه و جواب این
 خوف را مستخر خواج چون برین وقت یافت از خط این شیه
 جوابی مختصر چاکر مصلحت دید بر قفای ورق نوشت و روان کرد
 یکی از صفای برین واقف شد ملک را اعلام کرد و گفت که
 غلام از اجس فرمودی با ملک نواحی مرا است داده ملک عجبم برآمد
 فرمود و تا قصه را بگوش و رساله را بخواند خوش بود که حسن
 که بزرگان را حق این ضعیف فرموده اند پیش از فیض نباه
 و تشریف قبولی که فرموده بودند بنده را امکان اجابت آن
 بگلم اگر چه در ده نیست این خانه انعم باندک مایه تعمیر خاطر

که در خانه داشت به یکو
 که در خانه داشت به یکو
 که در خانه داشت به یکو
 که در خانه داشت به یکو

این نامه را به دست خودت بیاور
 و به دست خودت بیاور
 و به دست خودت بیاور
 و به دست خودت بیاور

این نامه را به دست خودت بیاور
 و به دست خودت بیاور
 و به دست خودت بیاور
 و به دست خودت بیاور

کلمه ای که در این کتاب است
 که در این کتاب است
 که در این کتاب است
 که در این کتاب است

از کانه در پند احسنه **حکایت** یکی از ملوک غم اصحاب
 و دیوانه فرمود که هر سوم علان چند انکه است مضاعف کرده آن
 که ملازم درگاه است و مترصد فرمان و سایرند حکمران و دیوانه
 مشغول و در او ای خدمت مهمل و بیجا و بی شایسته گفت علو
 در جاست نه بکان در که حق غل و علامین شان در و
 و دیوانه که کسی کرده و بجا نیست **سوم** هر آنکه در و کی بطلنگاه
 امید است پر شدگان غلص **که** نامی بکند و ذرات آن
 مستری در قبول زلفت **که** ترک فرمان طریق و جانت
 هر که سیامی راستان دارد **که** خدمت بر آستان دارد

که در این کتاب است
 که در این کتاب است
 که در این کتاب است
 که در این کتاب است

که در این کتاب است
 که در این کتاب است
 که در این کتاب است
 که در این کتاب است

حکایت غلامی را حکایت کند که منم درویشان خردی
 بخت و تو اگر از ادوی بطرح پارسایی برو بگذشت
 است **نظم** ما بر تو که کرار پستی زنی - یا بوم که کجاست
 زورت ارشس مهر و وفا - با خدا و عجب آن نو
 زور مندی مکن بر اسل زین - تا دغایی بر آب زو
 غلام این سخن بر خند و روی در هم کشیده بدو المعانی بگوید
احمد الغفر بالله بهشتی آید سخن در این باره می شناسد
 سایر اعمالش بسوخت و از بستر نرم بر جاست که برمش نشاند
 مرد صاحب دل برو بگذشت و دیدش که بایران می گفت

حکایت غلامی را حکایت کند که منم درویشان خردی
 بخت و تو اگر از ادوی بطرح پارسایی برو بگذشت
 است **نظم** ما بر تو که کرار پستی زنی - یا بوم که کجاست
 زورت ارشس مهر و وفا - با خدا و عجب آن نو
 زور مندی مکن بر اسل زین - تا دغایی بر آب زو

غلام این سخن بر خند و روی در هم کشیده بدو المعانی بگوید
احمد الغفر بالله بهشتی آید سخن در این باره می شناسد
 سایر اعمالش بسوخت و از بستر نرم بر جاست که برمش نشاند
 مرد صاحب دل برو بگذشت و دیدش که بایران می گفت

حکایت غلامی را حکایت کند که منم درویشان خردی
 بخت و تو اگر از ادوی بطرح پارسایی برو بگذشت
 است **نظم** ما بر تو که کرار پستی زنی - یا بوم که کجاست
 زورت ارشس مهر و وفا - با خدا و عجب آن نو
 زور مندی مکن بر اسل زین - تا دغایی بر آب زو

غلام این سخن بر خند و روی در هم کشیده بدو المعانی بگوید
احمد الغفر بالله بهشتی آید سخن در این باره می شناسد
 سایر اعمالش بسوخت و از بستر نرم بر جاست که برمش نشاند
 مرد صاحب دل برو بگذشت و دیدش که بایران می گفت

حکایت غلامی را حکایت کند که منم درویشان خردی
 بخت و تو اگر از ادوی بطرح پارسایی برو بگذشت
 است **نظم** ما بر تو که کرار پستی زنی - یا بوم که کجاست
 زورت ارشس مهر و وفا - با خدا و عجب آن نو
 زور مندی مکن بر اسل زین - تا دغایی بر آب زو

کجاست که در این عالم
 ندانم که در این عالم
 کجاست که در این عالم
 ندانم که در این عالم

نه انتم این آتش از کجا در سراسر این عالم
 نه ز کجاست که در این عالم
 بهم برکت ما تو انی نیل
 چو ساسانی فرودان عمرانی از
 کون خلق بر سر ما زین نجات
 چنانکه دست دست است
 بستنای که چنانچه نجات
 کجاست که در این عالم
 ندانم که در این عالم
 کجاست که در این عالم
 ندانم که در این عالم

کجاست که در این عالم
 ندانم که در این عالم
 کجاست که در این عالم
 ندانم که در این عالم
 کجاست که در این عالم
 ندانم که در این عالم
 کجاست که در این عالم
 ندانم که در این عالم

کجاست که در این عالم
 ندانم که در این عالم
 کجاست که در این عالم
 ندانم که در این عالم
 کجاست که در این عالم
 ندانم که در این عالم
 کجاست که در این عالم
 ندانم که در این عالم

نورانی که در این کتاب است
 به هر کس که بخواند
 از هر کس که بخواند
 از هر کس که بخواند

تعلیم آن نبه انداختن و تهاون گردانی به الجمله پس در قوت
 صفت بر سر راه و کس را بجمال معاشرت با وی نمائند ما بوی که
 پیش ملک گفت استاد از فیضی که بر توست از روی بر نیکی
 و حق تربیت است و اگر نه بقوت از تو کم نیستم و بضعف
 وی برابرم ملک را ترک ادب از وی پسندید و نیام
 بفرمود تا مصاحبت کند معانی تربیت کردند و از کان دولت
 ایشان حضرت روز را و آوران حاضر شد پس چون پست
 در راه قصد می کرد که اگر کوه روین می از جای بر کند می شود
 دانست که چون از بوقت بر ترست به آن نین غریب که اراده

از هر کس که بخواند
 از هر کس که بخواند
 از هر کس که بخواند
 از هر کس که بخواند

که چون کشت که از پاره خورشید بخاورد و هر کشتید **قطعه**
 یا و خاوند بنو و علم **۱** یا که کس درین زمانه کز
 کس نیا بوخت علم تر ازین **۲** که هر عاقبت شایسته
نکات درویشی هر یکوشه صحرا نیشت بود پادشاه
 بر بکشت سر بنیاد و دالتانی کز سلطان زانجا که
 سلطنت سلطنت است بحسب برآمد و کشت این طایفه شال
 میرانند و ز کشت ای درویش پادشاه روی زمین بر تو
 کشت کرد چه احدث کردی و شرط ادب بجای نیارده
 کشت ملک را بکوی تو قع خدمت از کسی داد که تو قع
 امید

در وقت کشت که از پاره خورشید بخاورد و هر کشتید
 یا و خاوند بنو و علم **۱** یا که کس درین زمانه کز
 کس نیا بوخت علم تر ازین **۲** که هر عاقبت شایسته
نکات درویشی هر یکوشه صحرا نیشت بود پادشاه
 بر بکشت سر بنیاد و دالتانی کز سلطان زانجا که
 سلطنت سلطنت است بحسب برآمد و کشت این طایفه شال
 میرانند و ز کشت ای درویش پادشاه روی زمین بر تو
 کشت کرد چه احدث کردی و شرط ادب بجای نیارده
 کشت ملک را بکوی تو قع خدمت از کسی داد که تو قع
 امید

در وقت کشت که از پاره خورشید بخاورد و هر کشتید
 یا و خاوند بنو و علم **۱** یا که کس درین زمانه کز
 کس نیا بوخت علم تر ازین **۲** که هر عاقبت شایسته
نکات درویشی هر یکوشه صحرا نیشت بود پادشاه
 بر بکشت سر بنیاد و دالتانی کز سلطان زانجا که
 سلطنت سلطنت است بحسب برآمد و کشت این طایفه شال
 میرانند و ز کشت ای درویش پادشاه روی زمین بر تو
 کشت کرد چه احدث کردی و شرط ادب بجای نیارده
 کشت ملک را بکوی تو قع خدمت از کسی داد که تو قع
 امید

[illegible]

چندی که گفت **پست** در یک کون که گفت است بت
 کین دولت و ملک پر دست **حکایت** یکی از وزیرانش
 مصری آمد و دست عزالت که روز بخت ملک ششم
 بکشیدش ایستاد و از قوتش ترسان و دهان گریست و
 گفت اگر من از خدای عزوجل چنین ترسیدی که تو از سلطان
 از جمله صاحبان دینی **قطعه** که بنویس ایستاد و رنج
 پای درویش بر خاک بوی **ش** و وزیر از خدای ترسیدی
 چنان که ملک ملک بروی **حکایت** پادشاهی بشتن پی
 مکنی فرمان داد که کش ای ملک بموجبی کسی که ترابرست از تو

قتل دروغی از سلطان محمد
 بزمی در عیال بیدار
 که عیال در دلاورستان
 بزمی در عیال بیدار

کلامی که در این کتاب است
 از کلامی که در این کتاب است
 از کلامی که در این کتاب است
 از کلامی که در این کتاب است

نو بجای کشت که معنی کشت از برای بکار این است که این کشت یک شش
 بر آید و نه از آن بر تو بگوید **نظام** دوران قیام با و صحیح است
 کجای خوشی و زشت و زیاده است **نظام** کجاست که استم بر بکار
 و اگر در آن او بماند و بر بکار است **نظام** کجاست که استم بر بکار
 از سر سخن او که کشت **حکایت** و زراعتی نوشته و آن از
 از مصالح حکمت اندیشه می گردند و هر یکی بر وفق دانش خود
 نیز از ملک چمن و پری اندیشه بود و زهره را را یکی از
 او وزیران دیگر هستند را یکی ملک را چه غرت دیدی که
 چندین حکم از آن کردی کشت بویب که انجام کار است

کلامی که در این کتاب است
 کلامی که در این کتاب است
 کلامی که در این کتاب است
 کلامی که در این کتاب است

کلامی که در این کتاب است
 کلامی که در این کتاب است
 کلامی که در این کتاب است
 کلامی که در این کتاب است

کلامی که در این کتاب است
 کلامی که در این کتاب است
 کلامی که در این کتاب است
 کلامی که در این کتاب است

کجایم که در این عالم
 کجایم که در این عالم
 کجایم که در این عالم
 کجایم که در این عالم

و کجایم که در این عالم
 و کجایم که در این عالم
 و کجایم که در این عالم
 و کجایم که در این عالم
 و کجایم که در این عالم
 و کجایم که در این عالم
 و کجایم که در این عالم
 و کجایم که در این عالم

و کجایم که در این عالم
 و کجایم که در این عالم
 و کجایم که در این عالم
 و کجایم که در این عالم
 و کجایم که در این عالم
 و کجایم که در این عالم
 و کجایم که در این عالم
 و کجایم که در این عالم

و کجایم که در این عالم
 و کجایم که در این عالم
 و کجایم که در این عالم
 و کجایم که در این عالم
 و کجایم که در این عالم
 و کجایم که در این عالم
 و کجایم که در این عالم
 و کجایم که در این عالم

کوهستان و کوهستان و کوهستان
 کوهستان و کوهستان و کوهستان
 کوهستان و کوهستان و کوهستان

که نشان سرسبز و آهسته آهسته
 از کوهستان و کوهستان و کوهستان
 که نشان سرسبز و آهسته آهسته
 از کوهستان و کوهستان و کوهستان
 که نشان سرسبز و آهسته آهسته
 از کوهستان و کوهستان و کوهستان

کوهستان و کوهستان و کوهستان
 کوهستان و کوهستان و کوهستان
 کوهستان و کوهستان و کوهستان

کوهستان و کوهستان و کوهستان
 کوهستان و کوهستان و کوهستان
 کوهستان و کوهستان و کوهستان

کوهستان و کوهستان و کوهستان
 کوهستان و کوهستان و کوهستان
 کوهستان و کوهستان و کوهستان

این سخن را که در این کتاب است
که در این کتاب است که در این کتاب
که در این کتاب است که در این کتاب
که در این کتاب است که در این کتاب

که دانم پس من چون این **حکایت** بدانم
که کسی نیست بودم زور قی در پی باغی شد و در برادر
در این یکی از بزرگان ملک را گفت این مرد را بگویم تا
یک ترا صد و نیا بخرم ملایم که در آن و دیگر
بود که گفت عرش غلام بود و از آن در گفتن او
کردی ملایم بگوید و گفت آنچه تو گفتی یقین است و دیگر
خاطر من بر این است که این کی پیشتر بود که وقتی در میان
مانده بودم مرا برشته شد از آن بخت او در دل
من مانده بود و از دست آن دیگر مانده خود را در

این سخن را که در این کتاب است
که در این کتاب است که در این کتاب
که در این کتاب است که در این کتاب
که در این کتاب است که در این کتاب

این سخن را که در این کتاب است
که در این کتاب است که در این کتاب
که در این کتاب است که در این کتاب
که در این کتاب است که در این کتاب

[illegible]

کوشم شدقی اند **من عمل صالحا فلنعمه** و من اساه فلیعیا
آه توانی ازون کس محروم شد که ازین درو بخار داشت
که در دریش تمیز بر آرد که تراست کار با داشت
حکایت دو برادر بود یکی خدمت سلطان کردی بود
بس باذونان خودی باری تو که درویش را کشت چو خدمت
سلطان کنی تا درشت کار کردن بر سپه درویش کشت چو
که را کشتی آزار زنت خدمت را می یابی که چکان کشته اندان چو
خود خورون بشستن باز که شمشیر زین نجابت **بستن** **پت**
بست آسن تنه نگر **جنسیر** به از دست بر نیندیش **سیر**

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the text from the previous page. The text is written in a cursive style and includes a small decorative element in the bottom left corner.

در پیش آن سخن را بشنید بجزید بگفت **نفس**
 کرد و آنش بر روزی از فرزند **زنا** و آنکس روزی نو بود
 بنا و آنان چنان روزی **کصد** و آنان در چهره ای
 بت و دولت بکار و آنی **خو** تا پند اسمانی
 او شربت و جهان بسیار **پی** تیر از چینه و عاقبت
 کیمیا که تعبیر موده و **و** چ **ا** بر اندر خواب نیست کج
حکایت کی را از ملوک کینه کی چسب آورده و است
 تا در حالت سستی با وی جمع آید و خمر سملعت کرد و ملک
 خشم رفت و او را بسیای زبکی فرار کشید که ب زیرش **پرده**

در پیش آن سخن را بشنید بجزید بگفت **نفس**
 کرد و آنش بر روزی از فرزند **زنا** و آنکس روزی نو بود
 بنا و آنان چنان روزی **کصد** و آنان در چهره ای
 بت و دولت بکار و آنی **خو** تا پند اسمانی
 او شربت و جهان بسیار **پی** تیر از چینه و عاقبت
 کیمیا که تعبیر موده و **و** چ **ا** بر اندر خواب نیست کج
حکایت کی را از ملوک کینه کی چسب آورده و است
 تا در حالت سستی با وی جمع آید و خمر سملعت کرد و ملک
 خشم رفت و او را بسیای زبکی فرار کشید که ب زیرش **پرده**

در پیش آن سخن را بشنید بجزید بگفت **نفس**
 کرد و آنش بر روزی از فرزند **زنا** و آنکس روزی نو بود
 بنا و آنان چنان روزی **کصد** و آنان در چهره ای
 بت و دولت بکار و آنی **خو** تا پند اسمانی
 او شربت و جهان بسیار **پی** تیر از چینه و عاقبت
 کیمیا که تعبیر موده و **و** چ **ا** بر اندر خواب نیست کج
حکایت کی را از ملوک کینه کی چسب آورده و است
 تا در حالت سستی با وی جمع آید و خمر سملعت کرد و ملک
 خشم رفت و او را بسیای زبکی فرار کشید که ب زیرش **پرده**

در این روز
در این روز

در این روز
در این روز

نمی که شب بود و زیرین بر چنان فرشته سیکی که خنجر الحن
 طلعش رسیدی و عین القطر از کینه بغلش بخت یه **پت**
 تو کجی تو قیامت زشت رو **پت** بر تو تم است و بر یوسف کجی
 سیاه روان است تنش طالب بود و شوق غایب **پت**
 سرش **پت** باد و ملک را از کینه کرد یاد و دبت و نیات
 با بر اکث شتم گرفت فرمود سیاه را با کینه کرد دست و پای
 بن نه و از بام که سک بخت اندازید یکی از وزرای یک خنجر
 روی شصت بر زمین نهاد که سیاه را درین گنجاییت مک
 سایر نبکان دند مکاران به انعام بخشش نه و **پت**

در این روز
در این روز

در این روز
در این روز

در این روز
در این روز



زنگی که در این کتاب است
 و در این کتاب است و در این کتاب
 و در این کتاب است و در این کتاب
 و در این کتاب است و در این کتاب

اصنع لی ما انت ابله
 بنده را زنده بماند چه فرمای
 که هر گشت و سیکرستی ترا
 تمام عذر بر کنی هم کشش **حکایت** شیخ عبد الله در کتب
 رحمت الله علیه بر او نه در دم کعبه روی بر صاعف دهی
 ای خداوند بجای اگر محتویب قدیم مرا در قیامت ناپسند
 بر آید که تا در ابدت کان شغل و شرم سازم **قطع**
 روی بر خاک بجز سیکریم - هر کس که کربا بیاید
 ای که هرگز نداشت کفن - پخت از بنده یاد می آید

که در این کتاب است و در این کتاب
 و در این کتاب است و در این کتاب
 و در این کتاب است و در این کتاب
 و در این کتاب است و در این کتاب
 و در این کتاب است و در این کتاب
 و در این کتاب است و در این کتاب
 و در این کتاب است و در این کتاب
 و در این کتاب است و در این کتاب

و در این کتاب است و در این کتاب
 و در این کتاب است و در این کتاب
 و در این کتاب است و در این کتاب
 و در این کتاب است و در این کتاب
 و در این کتاب است و در این کتاب
 و در این کتاب است و در این کتاب
 و در این کتاب است و در این کتاب
 و در این کتاب است و در این کتاب

باز که در هر روز
باز که در هر روز

باز که در هر روز
باز که در هر روز

باز که در هر روز
باز که در هر روز

باز که در هر روز
باز که در هر روز

شوق سیاحت بود و شریک رنج و راحت خواستم که مرا
کتم و اذیت نکرد و نگذرد از گرم افلاق و برکان بی استی
از مصابت سکنان تباقت و غایب و ارنج و اشتیاق کسین
نقص و انقطاع و سحر و سرمت می شناسم که در خدمت مردم پای
بشستم شاطر نه باز خاطر **مشق** این هم سخن را یک گوشه
از سخن کلمه محل لغو است یکی از آن سبک کشت ازین سخن
که شینی و لنگ و ار که درین روزها از ای صبور است
صالحان خود را در ملک باطلسم کرده از آنجا که سلامت مال
در ویشانت گمان فضاوتش بفرزند و پیاپی تو بشکند **نظم**

باز که در هر روز
باز که در هر روز

باز که در هر روز
باز که در هر روز

باز که در هر روز
باز که در هر روز

باز که در هر روز
باز که در هر روز

باز که در هر روز
باز که در هر روز

باز که در هر روز
باز که در هر روز

باز که در هر روز
باز که در هر روز

باز که در هر روز
باز که در هر روز

باز که در هر روز
باز که در هر روز

باز که در هر روز
باز که در هر روز



کبریا که بر کشتن از کجاست **ک** سکی در وی افت که بخت
حکایت از این پادشاهی بود چون جوانی
 بنشیند که از آن خرد که اراوت او بود و چون
 برخواست پیش از آن که کلمات او بود و تا طن صلاست
 در حق او زیاده گفت **پ** ترسم ترسم سبکی
 بکن ده که تو میر می گزینست **چ** چون تمام خویش را به سفر
 نهاد تا شاولی که پیری داشت صاحب فرست گشت
 چه ابد عت سلطان طعام بخوردی گشت و نظر ایشان خرم
 که کجای می گشت نماز را هم قضا کن که پیری که می گزینست **ت**

نه چنانکه از این پادشاهی
 سبکی در وی افت که بخت
 کبریا که بر کشتن از کجاست

کبریا که بر کشتن از کجاست
 کبریا که بر کشتن از کجاست

کبریا که بر کشتن از کجاست
 کبریا که بر کشتن از کجاست

کبریا که بر کشتن از کجاست
 کبریا که بر کشتن از کجاست

کبریا که بر کشتن از کجاست
 کبریا که بر کشتن از کجاست

کبریا که بر کشتن از کجاست
 کبریا که بر کشتن از کجاست

کبریا که بر کشتن از کجاست
 کبریا که بر کشتن از کجاست

کبریا که بر کشتن از کجاست
 کبریا که بر کشتن از کجاست

کبریا که بر کشتن از کجاست
 کبریا که بر کشتن از کجاست

کبریا که بر کشتن از کجاست
 کبریا که بر کشتن از کجاست

در این روز که روزگار
در این روز که روزگار

جلال الهی

در این روز که روزگار

ای نه پناه بر کف است **۱** عیسا بر گرفت زیر بغل
تا چو خواسی خردین ای مغرور **۲** روز در مانیکی بسیم غل
حکایت یزدادرم که در غل طفولیت متب بودم و پیش
خیز و مولع تریم و پر سرشبی در خدمت پدر نشسته بودم و
شب دیدم بر هم بسته مصف عزیز را در کنی رک کرده طایفه
کرد و ماخت پدر را که همگی از میان سر بر نیدارد که او که
بکند از چنان در خواب غفلت برده اند که پندار می شود
بکند و اندکشت جان پدر تو نیز اگر بختی که در پتن غلطی **قطعه**
نپنداری خجوشش را که دارد پرده پندار و پیش

در این روز که روزگار
در این روز که روزگار
در این روز که روزگار

در این روز که روزگار
در این روز که روزگار
در این روز که روزگار

در این روز که روزگار
در این روز که روزگار
در این روز که روزگار

در این روز که روزگار
در این روز که روزگار
در این روز که روزگار



کونین و زین و زین و زین
 کونین و زین و زین و زین
 کونین و زین و زین و زین
 کونین و زین و زین و زین

حکایت
 کونین و زین و زین و زین

بر که طهارت میکرد و بخوض در شاه و بهشت بسیار داشت
 چون از غار پرورش می آمد از اصحاب گفت هر مشکلی است که
 هست گفت یاد دارم که در روی دریا می خرب بر پشته
 و دست زنش امرو زین که قامت آب از دهانت خوری
 نماز بود و این چو مکتب شیخ چون این سخن شنید زان
 سر یک نفس فرود آمد بر زان سر برآورد و گفت نشستی
 که خوازه عالم محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم فرمود که **لی**
وقت لایستی فیه ملک مقرب و لایستی مرسل گفت
 که سیله الدوام و حقین بود که بخرید و بکنان ملایم

کونین و زین و زین و زین
 کونین و زین و زین و زین
 کونین و زین و زین و زین
 کونین و زین و زین و زین

کونین و زین و زین و زین
 کونین و زین و زین و زین
 کونین و زین و زین و زین
 کونین و زین و زین و زین





Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the historical account, mentioning various figures and events.

برگذاشت مجلس من کمر کرد و دور آخوردی ای شوکر، نغمه چنان زد
که کیران بجاقت او در خوش اند و غما جان مجلس را
کشم جهان آمد دور این جبهه در حضور و زیویکان پی بعد و **قطعه**
کز کند غم من مستمع **ش** قوت طبع از مکلم مجرب
فست میوان راوت پان **ش** تا بزمه و سخن کوی کوی
حکایت شبی از پادشاهان که از غایت خجالتی می داشتند
سر بنده ام و شتر باز اکشم است از من به اکملت ای زایده
چون او پشت و دجای از پس کمر رفتی بر دی ای که در دنی مرد **دست**
دشت زیریندان به چنیت **ش** شب میل و ترک جان کنایت

[illegible]

[Faint handwritten Persian script]

مصدق است از مصدق منور
که با جان و دل در خدمت
بود و در این عالم خاک
که در دود و دود و دود

مهر و دو اکمش زرخوشین بماند و از ازا که بخواند که هر روز

مکات کی ایسی کجواب دیکر پادشاهی و ہشت

و سبب حرکت آن چرخ که بکلاف این بند آشفتم گفت این

پادشاه به اود درویشان در بهشت است و این را

بغیر پادشاهان در روز **مطهر** وقت چکار باید بکنند

وینست بش و کلاه مرقی **محکات** پناه و سر و پا بست

روان چسب از آنکه فواید و همراه باشد خردیست بگویند

ان کتب و کتب
ان کتب و کتب
ان کتب و کتب
ان کتب و کتب

[Faint handwritten Persian script at the bottom of the page]

چهارمین

اینکه در این کتاب
چهارمین است که در این
کتاب است که در این
کتاب است که در این

بر برب هوسارم نه جو بزم دارم **ش** نه خاوند رحمت نه غلام شمر دارم
غم نبود و در پیشانی همه ادم **ش** نفسی منزه از آسود و دهری بنگارم
تو که می شتر سوار کش ای درویش مر که راه درازت است
پس می شست و قدم در میان نهاده و رفت تا رسید به بنجلو نمود
تو که راه را جل فرسیده درویش با پیش رفت و گفت بنی
فریم تو بر بنی جان نبرای **نظم** شخصی در شب بر سر چهار کرست
چون در شاه او خورده چاه زبست **ش** پای بسیار سبب تیر و کمانند
که تو کس جان نمرل **ش** پس که در خاک تن درستانند
افزون کرد و در جسم خورده **حکایت** مادی را پادشاه

اینکه در این کتاب
چهارمین است که در این
کتاب است که در این
کتاب است که در این

اینکه در این کتاب
چهارمین است که در این
کتاب است که در این
کتاب است که در این

چهارمین

اینکه در این کتاب
چهارمین است که در این
کتاب است که در این
کتاب است که در این

این که در این کتاب است
 از قلم من است
 و این که در این کتاب است
 از قلم من است

چو غیر درشت در تیره درون چشم دارد از گریه کارون
 ایستادن حکیم در این سیاه بود یکی از کار کاروان کشت کشت خیم
 از شکست و مو خط با اینان بگوی مگر بعضی از عیادت کرد و است
 از پستین دل که ضایع شود کشت و نیست کله حکم اینان کشت نظم
 آهسته را که سوخته چانه بخور شون بر دانه پخته کشت
 باید دل در سوخته کشت و خط زود و پنج آیین از شک
 بر دانه که سلام کشت کان کوبه خراطه سکین خاک بر دانه
 چو سایل از تو برار طلب کنه خری بدو و کز نه سک بر دانه
حکایت خنده که شمع اجل شمس الدین این جوئی مراد تر که

این که در این کتاب است
 از قلم من است
 و این که در این کتاب است
 از قلم من است

این که در این کتاب است
 از قلم من است
 و این که در این کتاب است
 از قلم من است

تغیبات و ترقیب جانی
شیرین نام در دلمه
ملاک کرم که در آن
قادر و غنیست یک
که به این عالم می رود

فاندره و قاضی حاج محمد
که در این کتاب درج شده

کتاب الفقه

کتابخانه عمومی

با کون کا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۴۰۰

فصل فی بیان احوال و سیرت

عادت آید بر کسی رای من حکم کند یکی از این زبان
زبان تعرض را از و ملامت کردن آغز کرد که این حرکت را
مناسب رای خوانند آن بگوئی خود تشبیح بچنین مظهر
آن که در مدت عمرش را می بکشد و قرائت در حق بنده **نعم**
مطهری و در این جنبه سرای **کس** و بازش نیده را بگوید
راست چون کش از من است **فصل** راموی بر بدین نوشت
مخبر ایوان ز سوال و پیر **مغز** ما بر دوستی خود بیژ
کشم که مصیبت آنست که زبان طعن گوید کنی که هر اگر است
این شخص را بر شد گفت مرا بر کیفیت آن واقف گردان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
موسى عليه السلام



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل
العلم نوراً والدين
هدى والجنة داراً

طراز

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل
العلم نوراً والدين
هدى والجنة داراً

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل
العلم نوراً والدين
هدى والجنة داراً

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل
العلم نوراً والدين
هدى والجنة داراً

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل
العلم نوراً والدين
هدى والجنة داراً

طراز

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل
العلم نوراً والدين
هدى والجنة داراً

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل
العلم نوراً والدين
هدى والجنة داراً

طراز

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل
العلم نوراً والدين
هدى والجنة داراً



کشت بدو ز داشتیم که ترا ۵ بکن مرفی چمن کند دوش
 کشت این شرط آیت نیست ۵ من پنج خون مانده است
حکایت وقتی در سفر حج ز طایفه جوانان سبیل
 هم من بودند و هم قدم و تپنا ز تپنا بگردانی و پستی مختار
 بگشتی عابدی از پس سکر حال درویشان بود چهره از
 ایشان بایر سیمیم یکی بی طلال که کی سید از پی عت
 آمد و او از پی بر آورد که من از مو او در و بر شتر عابد
 دیدم که بر تنش ز راه و عابد را بکنند و راه پادشاه گرفت
 حکم ای شیخ در میوهانی اثر کرده و در هیچ اثر نمی کند نظم

کشت بدو ز داشتیم که ترا ۵ بکن مرفی چمن کند دوش
 کشت این شرط آیت نیست ۵ من پنج خون مانده است
حکایت وقتی در سفر حج ز طایفه جوانان سبیل
 هم من بودند و هم قدم و تپنا ز تپنا بگردانی و پستی مختار
 بگشتی عابدی از پس سکر حال درویشان بود چهره از
 ایشان بایر سیمیم یکی بی طلال که کی سید از پی عت
 آمد و او از پی بر آورد که من از مو او در و بر شتر عابد
 دیدم که بر تنش ز راه و عابد را بکنند و راه پادشاه گرفت
 حکم ای شیخ در میوهانی اثر کرده و در هیچ اثر نمی کند نظم

حکایت
 که در این کتاب است
 از کتب قدسی
 که در این کتاب است
 از کتب قدسی
 که در این کتاب است
 از کتب قدسی

چنانچه چهره آن موعود **توحه** چهره ای کرشمه نمیزی
 شش شمع عرب در حالت سحر **کرشمه** چهره ای کرشمه نمیزی
 و غنچه سحرناشته علی **چشم** چهره ای کرشمه نمیزی
 میلاشتندی و قشنگی مکرر **چشم** چهره ای کرشمه نمیزی
 بکرشمه چهره ای کرشمه نمیزی **ولی** اندر غنچه ای کرشمه نمیزی
 به بلبل سحر چهره ای کرشمه نمیزی **که** سرخاری به چشم نمیزی
حکایت یکی از ملوک مت عرش بهرام و قایم مقام
 در امانت و صفت کرد که با او این نخستین یکی که از دست او
 تاج شاهی بر سر وی نهید و تقوایض مملکت بدو کند با او اول
 که در آنکه ای بود و همه ملت اندوخت و خود و خواران

که در این کتاب است
 از کتب قدسی
 که در این کتاب است
 از کتب قدسی
 که در این کتاب است
 از کتب قدسی
 که در این کتاب است
 از کتب قدسی

حکایت
 که در این کتاب است
 از کتب قدسی
 که در این کتاب است
 از کتب قدسی
 که در این کتاب است
 از کتب قدسی

این بار تو را می فرستیم
 که در این کارها که می فرستیم
 که در این کارها که می فرستیم
 که در این کارها که می فرستیم

حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم می فرمود که یا ایها مرد
عجبا و عجبا هر روز میاید تا محبت زیاد شود صاحب دل
 را که شکر بین پی که آفتاب نشینده ام که کسی در او است
 که شکر است که از برای آنکه هر روز میاید آن یکم و در میان که خوب است
 و علق را محبوب **قطع** برید از مردم شن عیب نیست
 و یکس که بگوید که کند بس اگر خوشی را طاعت کنی
 طاعت بنیاد شیندن که **حکایت** یکی را از بزرگان
 بدی مخالف در شکم چون گرفت طاعت ضبط آن بد است
 بی اختیار از او جدا شد که ای دوست من مرا درین که کردم

این بار تو را می فرستیم
 که در این کارها که می فرستیم
 که در این کارها که می فرستیم
 که در این کارها که می فرستیم

این بار تو را می فرستیم
 که در این کارها که می فرستیم
 که در این کارها که می فرستیم
 که در این کارها که می فرستیم

این بار تو را می فرستیم
 که در این کارها که می فرستیم
 که در این کارها که می فرستیم
 که در این کارها که می فرستیم

این بار تو را می فرستیم
 که در این کارها که می فرستیم
 که در این کارها که می فرستیم
 که در این کارها که می فرستیم



در این کتاب
که در نظر دارد
از این کتاب

از این کتاب
که در نظر دارد
از این کتاب

از این کتاب
که در نظر دارد
از این کتاب

از این کتاب
که در نظر دارد
از این کتاب

از این کتاب
که در نظر دارد
از این کتاب

هر روز عاشق می سازم که شب با خدای پروازم
شب خوشه غار می بندم چه خور و باده او فرزندم
حکایت یکی از متعبه ان شام سالها در پیش عبادت کردی هر که در جهان
نور و شادی بکیم زیارت بزرگوار رفت و گشت اگر صلیبی بی که چشم
از ریاضی تو مقامی بسیارم که فرخ عبادت ازین میسر شود و دیگران هم
بر کات شامتید شوند و بصلوات عال شامتید کن راه را این سخن توان
درو می برافت یکی از روزی که عشقش با من خاطر ملک را مصلحت است که چند
بشمارند پس می گفت مکان معلوم کنی پس اگر صفای وقت غیر از آن است
افیا که در تو باشد اختیار باقیست آورده اند که عابد بر سر راه انداخته

از این کتاب
که در نظر دارد
از این کتاب

از این کتاب
که در نظر دارد
از این کتاب

از این کتاب
که در نظر دارد
از این کتاب

از این کتاب
که در نظر دارد
از این کتاب

از این کتاب
که در نظر دارد
از این کتاب

از این کتاب
که در نظر دارد
از این کتاب

از این کتاب
که در نظر دارد
از این کتاب

از این کتاب
که در نظر دارد
از این کتاب

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the poem or a separate section, written in a cursive style.

تکلیف

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the manuscript's content, featuring various names and titles.

این کتاب در شرح
 این کتاب در شرح
 این کتاب در شرح
 این کتاب در شرح

کبوتری می گفت **پست** من کردند در برابرم سفره
 همچون غنیمت بر در حاتم **نه** ممکن بخندید و نظر افش
 و سفره فرا پیش آوردند صاحب دعوت کشت ای بار خانی کشت
 کن که پرستارم کوفه و بریان مساندرویش سر برآورده **کشت پست**
 کوفه بر سفره کن کشت **نه** کوفه زمان می کوفه است
حکایت مردی پراکت حکیم که از خلق زحمت درم آری ساری
 بر بار تم می آیند و اوقات مرا از تو و ایشان شوی حاصل
 شود و گفت سر چه درویشانند ایشان را و ای بد و هر چه تو بگو
 ایشان چری خواه که اگر تو بگو بگو **پست** که که پیش و لکس اسلام

این کتاب در شرح
 این کتاب در شرح
 این کتاب در شرح
 این کتاب در شرح

این کتاب در شرح
 این کتاب در شرح
 این کتاب در شرح
 این کتاب در شرح

طاهر

فراراه من اید زنی عاجزه از در پیش گشت تو که چراغ نه پیر بحر
 کس از چمن محاسن و اخط چون بکند بزارت انجا تا شدی نه چه
 بضاعتی شانی و انچه تا اراقی نیاری سعادتی نری **نقد**
 گشت عالم بکوش جان بشو **و** و رنما که بکش کردار
 باطل است که مدعی گوید **و** خسته رانخت کی کند پاد
 مرد باید که گیرد از ریش **و** و زوشت پند بردیو
 عالمان مردم را بر آه آورند و عابدان به عمل **نظم**
 صاحب دلی بدرسانه نشاء **و** بکشت عجب صحبت اسطر ق
 کشم میان عالم و عابد فرق **و** آهستیا کردی زان فرق

کشم میان عالم و عابد فرق

کشم میان عالم و عابد فرق

کشم میان عالم و عابد فرق

حکایت

حکایت

در بانی فراوان شود تیره بستانک
حرف که بر لب شکایت منون
ای برادر چو عاقبت خاکست
شکایت **شوم** این حکایت شو که بعد
رایت از کرد راه درج رگاس
من و تو سر و خواب و آشام
من خدمت دمی میا سودم
تو نه رنج آزموده نه حصار
قدم من بی پشت است

کن به عیت و خرقه حرم
عارف که بر لب شکایت منون
کو بخت از کفنه پاک شوی
خاک شو پیش از آنکه خاک شوی
رایت و برده را خلاف اشیا
گشت با پرده از طریق عیار
بند و بارگاه سلطایم
گاه و بیکاه در سفر بوم
نه پیمان و کرد و بجا عیب
نه پیمان و کرد و بجا عیب

۱۶۵

کمالی که در این عالم است
 و کمالی که در این عالم است
 و کمالی که در این عالم است
 و کمالی که در این عالم است

عاقل و خردمند و پیر و جوان
 و کمالی که در این عالم است
 و کمالی که در این عالم است
 و کمالی که در این عالم است
 و کمالی که در این عالم است
 و کمالی که در این عالم است
 و کمالی که در این عالم است
 و کمالی که در این عالم است

و کمالی که در این عالم است
 و کمالی که در این عالم است
 و کمالی که در این عالم است
 و کمالی که در این عالم است
 و کمالی که در این عالم است
 و کمالی که در این عالم است
 و کمالی که در این عالم است
 و کمالی که در این عالم است

و کمالی که در این عالم است
 و کمالی که در این عالم است
 و کمالی که در این عالم است
 و کمالی که در این عالم است
 و کمالی که در این عالم است
 و کمالی که در این عالم است
 و کمالی که در این عالم است
 و کمالی که در این عالم است

در کتاب محمد از قطع رحم می کرده است و بعد از آن در حق او لعن است
و از آنکه او کسی را نکشت که حقش بر او بود و از آنکه او کسی را نکشت که حقش بر او بود

حکایت

در کتاب محمد از قطع رحم می کرده است و بعد از آن در حق او لعن است
و از آنکه او کسی را نکشت که حقش بر او بود و از آنکه او کسی را نکشت که حقش بر او بود

و این که علی بن ابی طالب را با کسی که با او بود

تراز خوش که بکار از خدا باشد	تراز خوش که بکار از خدا باشد
پیر مردی لطیف در اندام	پیر مردی لطیف در اندام
مرد که سنگدل چنان که بگوید	مرد که سنگدل چنان که بگوید
با دامن پر چرب و شیرین	با دامن پر چرب و شیرین
کافی فرومایه این چو دین	کافی فرومایه این چو دین
بزم است بختم این گشتار	بزم است بختم این گشتار

در کتاب محمد از قطع رحم می کرده است و بعد از آن در حق او لعن است
و از آنکه او کسی را نکشت که حقش بر او بود و از آنکه او کسی را نکشت که حقش بر او بود

در کتاب محمد از قطع رحم می کرده است و بعد از آن در حق او لعن است
و از آنکه او کسی را نکشت که حقش بر او بود و از آنکه او کسی را نکشت که حقش بر او بود

در کتاب محمد از قطع رحم می کرده است و بعد از آن در حق او لعن است
و از آنکه او کسی را نکشت که حقش بر او بود و از آنکه او کسی را نکشت که حقش بر او بود

در کتاب محمد از قطع رحم می کرده است و بعد از آن در حق او لعن است
و از آنکه او کسی را نکشت که حقش بر او بود و از آنکه او کسی را نکشت که حقش بر او بود

در کتاب محمد از قطع رحم می کرده است و بعد از آن در حق او لعن است
و از آنکه او کسی را نکشت که حقش بر او بود و از آنکه او کسی را نکشت که حقش بر او بود

حکایت

خوی به در طبعی گشت نهد جز بوقت مرگ از دست
حکایت قیصری اثر نبایست رشت روی گمانی نان و سینه
 با وجود جهان زلفت و اسباب محبت کسی در سنا نمی آفرست نمود
 رشت باشد دینچه و دینا که بود بر عروسن از سپا
 فی الحقیقه حکم ضرورت با ضرری عهد نکاشتن سینه آورده اند که در
 تاریخ حکمی از سر اندید برسد که دیده ناپسار او روشن کردی
 کشته چو ادا و خود را اعلان نمیکنی کشت ترسم که پنا کرد و دست مرا
 طلاق دهم **ح** شوی زن رشت روی ناپسار **حکایت** پا و شاپ
 یکشم حقارت و طایفه درویشان نظر کردی کی از آن میان بفرست

باز بگویند که در آن
 که در آن صحنه می گذارند
 که در آن صحنه می گذارند

حکایت

حکایت

حکایت

حکایت

بدانت گفت ای ملک ما درین دنیا پیش از تو کمتر تم و به عیش
 خوشتر و عمر که برابر و به قیامت **نظم** اگر کشورش بی حکم است
 اگر درویش ما خجسته نماند در آن حالت که خواه این مرد
 خواننده از جهان پیش از کفر بود چو رفت از ملک بر است توان
 که اپنی خوشتر است از پادشاه طاهر درویشی با شکر است
 و موی سه ده و حقیقت آن دل نه است و نفس مرده **تخلص**
 نه اگر برده و عوی نشین از **نظم** و کفر خلاف کندش بحکیم خبر
 اگر که که و فر و غلطه آید **نظم** نه عاقبت که از راه سنگ بر
 تربیت طریق درویشان ز کثرت و شکر و نعمت و طاعت و ایثار

بدانت گفت ای ملک ما درین دنیا پیش از تو کمتر تم و به عیش
 خوشتر و عمر که برابر و به قیامت **نظم** اگر کشورش بی حکم است
 اگر درویش ما خجسته نماند در آن حالت که خواه این مرد
 خواننده از جهان پیش از کفر بود چو رفت از ملک بر است توان
 که اپنی خوشتر است از پادشاه طاهر درویشی با شکر است
 و موی سه ده و حقیقت آن دل نه است و نفس مرده **تخلص**
 نه اگر برده و عوی نشین از **نظم** و کفر خلاف کندش بحکیم خبر
 اگر که که و فر و غلطه آید **نظم** نه عاقبت که از راه سنگ بر
 تربیت طریق درویشان ز کثرت و شکر و نعمت و طاعت و ایثار

بدانت گفت ای ملک ما درین دنیا پیش از تو کمتر تم و به عیش
 خوشتر و عمر که برابر و به قیامت **نظم** اگر کشورش بی حکم است
 اگر درویش ما خجسته نماند در آن حالت که خواه این مرد
 خواننده از جهان پیش از کفر بود چو رفت از ملک بر است توان
 که اپنی خوشتر است از پادشاه طاهر درویشی با شکر است
 و موی سه ده و حقیقت آن دل نه است و نفس مرده **تخلص**
 نه اگر برده و عوی نشین از **نظم** و کفر خلاف کندش بحکیم خبر
 اگر که که و فر و غلطه آید **نظم** نه عاقبت که از راه سنگ بر
 تربیت طریق درویشان ز کثرت و شکر و نعمت و طاعت و ایثار

بدانت گفت ای ملک ما درین دنیا پیش از تو کمتر تم و به عیش
 خوشتر و عمر که برابر و به قیامت **نظم** اگر کشورش بی حکم است
 اگر درویش ما خجسته نماند در آن حالت که خواه این مرد
 خواننده از جهان پیش از کفر بود چو رفت از ملک بر است توان
 که اپنی خوشتر است از پادشاه طاهر درویشی با شکر است
 و موی سه ده و حقیقت آن دل نه است و نفس مرده **تخلص**
 نه اگر برده و عوی نشین از **نظم** و کفر خلاف کندش بحکیم خبر
 اگر که که و فر و غلطه آید **نظم** نه عاقبت که از راه سنگ بر
 تربیت طریق درویشان ز کثرت و شکر و نعمت و طاعت و ایثار

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

و قناعت و توحید و توکل و تسلیم و تکلیم که بدین صفات تصف است
در ویش است و اگر چه در قیامت اما سر زه کردنی نماز و نماز
سوسن که روزها شب است و در نید شست و شب چهار روز در
خواب غفلت بخورد و در میان بد و بدو بد هر چه بران او زده است
و اگر چه در دنیا **تقصیر** ای از وقت بر نهاده شودی که بر دین عبادت و یادگار
بد و نه صفت نکند و نگذارد که در نماز و بویاری **مکاتب** **تقصیر**
دیدم کل تازه چند است بر کنه ی از یکجا بسته کهشم که بدو یکجا چند
کاینه صفت کشید و نیز بر یکسکاه و کفایتش جهت کند که هم فرمود
کزینست جمال زک و بولم آخو ز یکاه و غایم من نه حضرت کریم

و اگر چه در دنیا
تقصیر و کوتاهی
در نماز و نماز
و در نماز و نماز
و در نماز و نماز

و در نماز و نماز
و در نماز و نماز
و در نماز و نماز
و در نماز و نماز
و در نماز و نماز

و در نماز و نماز
و در نماز و نماز
و در نماز و نماز
و در نماز و نماز
و در نماز و نماز

و در نماز و نماز
و در نماز و نماز
و در نماز و نماز
و در نماز و نماز
و در نماز و نماز



در این کتاب که در این کتاب است
در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است
در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است
در این کتاب که در این کتاب است

حکایت خواننده مغربی در نصف بزرگان طلب جوی گشت که
ای خداوند این نعمت که شمار انصاف بودی ما را عطا
سهم سوال از جهان بخواستی **قطعه** ای قناعت تو اگر کم کردن
که درستی تو هیچ نیست کنج صبر اختیار یافت
بهر که صبر است حکمت **حکایت** دو امیر زاده بودند در صبر
یکی علم آموخت و آن دیگر مال اندوخت عاقبت الامر این علامه
عصر شد و آن غیر متحرک پس تو اگر چشم تعارت در تعقیب
کردی و کشتی من به سلطنت رسیدم همچنان در شک ماهه کشتی
برادرش گرفت باری غارت همچنان برین افر و شربت که میرزا میرزا

در این کتاب که در این کتاب است
در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است
در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است
در این کتاب که در این کتاب است

در این کتاب که در این کتاب است
در این کتاب که در این کتاب است

کسی که در این دنیا...

مردی که عادت ترک کسی برین **پ**تم رفته و خوشی و الزام هیچ صبر
 که بجز عبادت رفته و بخواهد **ب**کایت یکی از ملک عجم طبعی عادت
 بختی که مدتی صلوات علیه و سلم فرستاد سالی در و یار عجم
 بود کسی نشسته و تجربه بش او نیامد و بخواهد از و نجاست پیش
 پیغمبر صلی علیه و سلم آمد و کلام کرد که این بنده را از برای عبادت
 اصحاب بخدمت فرستاده اند و کسی درین مدت اشغالی نگردد
 که بر بنده متعین است بگامی آور پیغمبر علیه الصلوة و السلام
 که این طایفه را طریقه است که با اشتهای غالب نشود و نموز
 منور اشتهای با تیر می باشد که دست از طعام بدارد و یکم که

کسی که در این دنیا...

کسی که در این دنیا...

نیست موجب تن برستی زمین غایت پوسید و باز بر قائم رفت
 سخن انکه کن حکیم غار یا سرکش سویی
 که زنا کشش خسل زاید یا رنخورش بجان آید
 لاجرم کلش بود کفار خورشش تن برستی آید با
تذکره در است ار و شیر با بجان به است که حکیم عمر
 را پرسید که روزی چه باید طعام باید خورد گفت صد درهم
 نجات کند که اشیدر چه قوت و ده که با اهل القادریه
 و نازاد علی ذلک عاش حاضر یعنی اتقیدر تر از برای
 و هر چه بران باشد کنی حال آن **تذکره** خوردن برانی سیرت و اگر کرد

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the historical account, mentioning the year 1000 and the reign of the ruler.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

کتابخانه عمومی
مکتب
مکتب
مکتب

از آنکه این کتاب در دسترس
باشد و از آنکه این کتاب در دسترس

و در این کتاب که در این کتاب است
و در این کتاب که در این کتاب است





حکایت
 در آن روز که در آن روز
 در آن روز که در آن روز
 در آن روز که در آن روز

سوخته از دود اسباب راست **حکایت** بقالی را در می خند شریف
 کرده بود و در واسطه روز مطالبه کردی و بخان خوش است
 اصحاب از قش او خسته طری بودند و بحر تکون جاره بود و صاحب
 در آن میان کشت نصرا و عده و او را بطعام نزد من آسارست که
 وعده بقالی آن بر من **قطعه** ترک احسان خواجی است
 که قمار حبیبی بود آن تمنای کشت مردن
 که تعاضی نشت قصا **حکایت** جوانمردی را در یک تان
 جراتی نخت رسید کسی گفتش که فلان بازرگان نوش دارد
 اگر بخوای باشد که قدری بخرند و چنین گویند که آن بازرگان نخل

در آن روز که در آن روز
 در آن روز که در آن روز
 در آن روز که در آن روز
 در آن روز که در آن روز

در آن روز که در آن روز
 در آن روز که در آن روز
 در آن روز که در آن روز
 در آن روز که در آن روز

حکایت
 در آن روز که در آن روز
 در آن روز که در آن روز
 در آن روز که در آن روز

این کتاب از حضرت امام رضا علیه السلام
 نقل شده است و در کتابهای دیگر
 نیز آمده است و در بعضی نسخ
 از آن کتب حذف شده است

حکایت
 در این کتاب آمده است که
 در روزی که حضرت امام رضا
 علیه السلام در مدینه بودند

تعریف سوال از اهل ادب در نظرش قیاس
 رخت روی ترش کرد پیش خیز
 بجا جی که روی باز و بی خدایت
 آورد و اندک اندک خری درو طیفه او زیاد کرد و بسیار
 از راه او کم شد و نشنید چون پس از چند روز نمود و برقرار آمد
 پس اظهار غم چون دل بست
 نام او فرود و آب روی کاست
 در پیش روی او در پیش آمد کسی گفتش غلامی دارم
 اگر بر حاجت تو واقف کرده همانا که در قضا آن تو قف ندارد

این کتاب از حضرت امام رضا
 علیه السلام نقل شده است و در
 بعضی نسخ از آن کتب حذف
 شده است

در بیان خلاص
 در این کتاب آمده است که
 در روزی که حضرت امام رضا
 علیه السلام در مدینه بودند

مجله

که بر کرد و سیلاب آید به بار
 در زمین سالی محشی دور سعادت
 که سخن گفتن در وصف او ترک
 بخت خاصه در حضرت ترک
 و بطریق ناموشی از وی در گذشتن
 هم نشاید که طایفه بر بزرگویند
 کتب بهین و بیت احصا کنیم که از وی
 دلایل بسیار پیش می آید و در
 سحر که گفته اند سحر را
 سحری را که بنا به کشت
 چند باشد چه جبر باشد او
 آب در زیر و آدمی در پشت
 چنین سخنی که شده از لغت او شنیدی
 درین سال نعمتی بکند
 داشت بیکستان از ایم دور وادی
 و مسافران سفر و نهادهای
 که روی درویشان از خور خاقیه طاعت رسید
 به بوند انجمن

در این کتاب
 از این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب
 از این کتاب
 در این کتاب



در این کتاب
 از این کتاب
 در این کتاب

مکات

در این کتاب
 از این کتاب
 در این کتاب

این قلم را بر سر قلم
 این قلم را بر سر قلم
 این قلم را بر سر قلم

کز ما که سجا کرد که گشته یا هم از هر و اید هرگز آن وق و شاد و فراموش
 بگویم که نه آنکه گشته مر یا نسبت آن قلمی که معلوم کردم که مر اوریت **نقد**
 در بسیار شک و ریک روان تشه را در و مان در چشید
 مر پی روش کا و شاد و جی در که نه اوچه و خن **نقد**
 همچنین در قاع سسط سانی را که نه و قوه و قوشن **نقد**
 چند در میان است بسیار که وید و را و بجای می فرو پس بجای پاک شد علامه
 بر سید در هاشم روش نهاده دیدند و زحاک روش **نقد** که نه و جزی و
 مر و پی روش بزرگ و کام در پیا بان قیصر شود را شلم نمیزد که نه و
نقد که نه و پی از ملوک باشی چند از خاصان و شکا که نه و برستان و جرات

این قلم را بر سر قلم
 این قلم را بر سر قلم
 این قلم را بر سر قلم

این قلم را بر سر قلم
 این قلم را بر سر قلم
 این قلم را بر سر قلم



به شاه که شهنشاه که مالک این دهر و مملکت است اگر دستگیری بر چه
 از آن کنی چون شجاع و فاکر و پهلوان و کشته ای خداوند روی
 ای قهر و بزرگو و شاه بنیاد دست به این من کدایی اگر که خیر است
 آورده ام که شوم که بفرستم **پ** کر آب چاه نصرانی بیست
 بود و هر دوشوی جاکست شنیدم که سر از نوک ملک باز و جفت آورد
 گرفت و شوم شوی آغاز نهاد و فرمود و منظر خطی با بر خور و تو به شکر که **نظم**
 بطلان و خیر بیکار سر بر جگر می کشد نهار سر که بر شوشن خشیاید
 که جگر بر کوشیاید **بکایت** بزرگانی ایام که به چاه شتر داشت چهل
 و نه تنه شیری را در خور کوشیاید و بر شتر را به اندامی بر شیان

به شاه که شهنشاه که مالک این دهر و مملکت است اگر دستگیری بر چه
 از آن کنی چون شجاع و فاکر و پهلوان و کشته ای خداوند روی
 ای قهر و بزرگو و شاه بنیاد دست به این من کدایی اگر که خیر است
 آورده ام که شوم که بفرستم **پ** کر آب چاه نصرانی بیست
 بود و هر دوشوی جاکست شنیدم که سر از نوک ملک باز و جفت آورد
 گرفت و شوم شوی آغاز نهاد و فرمود و منظر خطی با بر خور و تو به شکر که **نظم**
 بطلان و خیر بیکار سر بر جگر می کشد نهار سر که بر شوشن خشیاید
 که جگر بر کوشیاید **بکایت** بزرگانی ایام که به چاه شتر داشت چهل
 و نه تنه شیری را در خور کوشیاید و بر شتر را به اندامی بر شیان

به شاه که شهنشاه که مالک این دهر و مملکت است اگر دستگیری بر چه
 از آن کنی چون شجاع و فاکر و پهلوان و کشته ای خداوند روی
 ای قهر و بزرگو و شاه بنیاد دست به این من کدایی اگر که خیر است
 آورده ام که شوم که بفرستم **پ** کر آب چاه نصرانی بیست
 بود و هر دوشوی جاکست شنیدم که سر از نوک ملک باز و جفت آورد
 گرفت و شوم شوی آغاز نهاد و فرمود و منظر خطی با بر خور و تو به شکر که **نظم**
 بطلان و خیر بیکار سر بر جگر می کشد نهار سر که بر شوشن خشیاید
 که جگر بر کوشیاید **بکایت** بزرگانی ایام که به چاه شتر داشت چهل
 و نه تنه شیری را در خور کوشیاید و بر شتر را به اندامی بر شیان

به شاه که شهنشاه که مالک این دهر و مملکت است اگر دستگیری بر چه
 از آن کنی چون شجاع و فاکر و پهلوان و کشته ای خداوند روی
 ای قهر و بزرگو و شاه بنیاد دست به این من کدایی اگر که خیر است
 آورده ام که شوم که بفرستم **پ** کر آب چاه نصرانی بیست
 بود و هر دوشوی جاکست شنیدم که سر از نوک ملک باز و جفت آورد
 گرفت و شوم شوی آغاز نهاد و فرمود و منظر خطی با بر خور و تو به شکر که **نظم**
 بطلان و خیر بیکار سر بر جگر می کشد نهار سر که بر شوشن خشیاید
 که جگر بر کوشیاید **بکایت** بزرگانی ایام که به چاه شتر داشت چهل
 و نه تنه شیری را در خور کوشیاید و بر شتر را به اندامی بر شیان

بلی در میان سالک
 کما فی حدیث
 بلی در میان سالک
 کما فی حدیث
 بلی در میان سالک
 کما فی حدیث

بلی در میان سالک
 کما فی حدیث
 بلی در میان سالک
 کما فی حدیث

حکایت اول در می شنیدم که خلیفه جهان معترف بود که خاتم
 طایفه اگر چه مشهور ظاهر است و دنیا آری است و حق تعالی او را
 استحقاق کفایتی را بجا می آوردست و او را که بر او بریده را بقیه نمود حتی
 و سکه عجب است که در شاهان می بیند شمشیر الجودخانه او را که در می
 کشا و به نمره او در میان **پت** در دیش نیز نوی طعاش نشی
 مرغ از بی نان خوردن بریزه می کشیدم که در دیار مغرب را که هرگز
 بود و خیال فرعون در سر بنجمن **حق** او که **انقر** با وی
 اند و کردانی در کشتی در **پت** شرط نموده و قتی نبود و لایق
 با طبع مولود چکنده که نسا زد است و عابر او در و فرما چاه

بلی در میان سالک
 کما فی حدیث
 بلی در میان سالک
 کما فی حدیث

حکایت
 بلی در میان سالک
 کما فی حدیث

بلی در میان سالک
 کما فی حدیث
 بلی در میان سالک
 کما فی حدیث



اگر کسی از این کتاب را بخواند
 در روز قیامت از او شکر خواهد کرد
 و اگر کسی از این کتاب را بخواند
 در روز قیامت از او شکر خواهد کرد

این کتاب
 در روز قیامت
 از او شکر خواهد کرد

بیا تو سر من که میان دستینش کردم و چشم
 بخت کنجش کرد که در روز **حکایت** حیا و ضعیف را ماسی قوی بدام شد
 تو خط آن شاه ماسی بر دغا لبه و دام از دستش در بود **قطعه**
 شد غلامی که آب جوی آورد جوی آب آمد و غلام بر د
 دام سر بارش آوردی ماسی این بارفت و دام بر د
نیمه زیاده سر بارش را برید که روز پستی که شکست در د و مگر
 از این رخ خورنده و ملاش کرده که پهن بیداری دست اش از این گاه و
 کشای برادران که اگر دم از روز پستی و ماسی را پنهان روز پستی بود **حکایت**
 صیاد بی روزی در دغا ماسی کمر و ماسی بی جان ز شکست **حکایت**

این کتاب
 در روز قیامت
 از او شکر خواهد کرد

این کتاب
 در روز قیامت
 از او شکر خواهد کرد

این کتاب
 در روز قیامت
 از او شکر خواهد کرد

این کتاب
 در روز قیامت
 از او شکر خواهد کرد



چنانچه در کتب قدسیه
 و در کتب معتبره
 و در کتب معتبره
 و در کتب معتبره

شریف که تصفیه شود و این است که با یکجا به بند ضعیف خواهد شد
 و راست از سیمین پنج نوبت در کمان ببرد که بودی شریف خواهد شد
حکایت در روزی که ایی اکف شرم نداری که از برای جوی ستم
 پیش بر سیم در ابریکش گفت است در از از برای یک جسم سیم
 که بریزد بدانگی و نیم **حکایت** شد زنی با حکایت کند که از در
 سخالت بغضانده بود و وطن فراق از دست تنگ او بجان سیده
 پیش بر برد و با جازه خواست که غم سفر دارم که بقوت باز و در کجا
 مرا چنگارم که گفته اند **میت** فصل و مترضایست تا غنای
 عود بر کشند و مسک بسایند پر کشای پس این حال از بر

و در کتب معتبره
 و در کتب معتبره
 و در کتب معتبره
 و در کتب معتبره

و در کتب معتبره
 و در کتب معتبره
 و در کتب معتبره
 و در کتب معتبره



چو کلاه بر سر نهادی / چو کلاه بر سر نهادی
 چو کلاه بر سر نهادی / چو کلاه بر سر نهادی
 چو کلاه بر سر نهادی / چو کلاه بر سر نهادی

شش قاصد کید و ارباب معنی نهادست / او غیبت نمایند و از تو غیبت کنند
 به خوشن شاد تنگ نرم خیزین / بکوش خویشان صبح
 به از روی غیبت آواز خوشش / که این خط غنست و آفتاب
چرخ کینه پشته و روی کسب از خوف حاصل کند / آفتاب و بی از بهر آن
 سکوه و چاکه بر زکات کشد / **مصلحه** که بغیر پی و در بخشند خویش
 محبت و نفعی گشت پند آوز / و بر بخاری شد از ملکست
 که نرسد خسیه ملک نیز و / چنین منتها که چنان که دم ای
 در سفر بوب بیت عا طرت و د ا عید طبع عیش / اگر ازین طبعی بهره
 به نماند اطل در جهان رود و کوشش نم / **نزد** که گوشت کی که گوشت

چو کلاه بر سر نهادی / چو کلاه بر سر نهادی
 چو کلاه بر سر نهادی / چو کلاه بر سر نهادی
 چو کلاه بر سر نهادی / چو کلاه بر سر نهادی

چو کلاه بر سر نهادی / چو کلاه بر سر نهادی
 چو کلاه بر سر نهادی / چو کلاه بر سر نهادی
 چو کلاه بر سر نهادی / چو کلاه بر سر نهادی

چو کلاه بر سر نهادی / چو کلاه بر سر نهادی
 چو کلاه بر سر نهادی / چو کلاه بر سر نهادی
 چو کلاه بر سر نهادی / چو کلاه بر سر نهادی

بنیر سلسلش ریسبر کنایام بکوتری کوکراشیانچ ایدید
 قضا سیر و شمسوئی نوام پیر کث ای پر قول حکما را
 مخالفت کلم کوکراشیان رزق اگر چه مست بسا بصول اتش شرط
 لازم است و بلا اگر چه قدر از ابواب غول آن حذر واجب **قطع**
 رزق اگر چه پیکان بر شرط عقلت جستن از راه
 و رچه کس بی اجل خواند تو مرد و در میان رزق
 پیر کث درین صورت کس پیل نم و با شیرینانج انگلیم
 است ای پر کس کلم کوشش بن طاعت چنانچه ارم **قطع**
 چون مرد بر شاه و جانی تمام ویکو چرخ خورد که جانی جانی
 بنیر سلسلش ریسبر کنایام بکوتری کوکراشیانچ ایدید
 قضا سیر و شمسوئی نوام پیر کث ای پر قول حکما را
 مخالفت کلم کوکراشیان رزق اگر چه مست بسا بصول اتش شرط
 لازم است و بلا اگر چه قدر از ابواب غول آن حذر واجب **قطع**
 رزق اگر چه پیکان بر شرط عقلت جستن از راه
 و رچه کس بی اجل خواند تو مرد و در میان رزق
 پیر کث درین صورت کس پیل نم و با شیرینانج انگلیم
 است ای پر کس کلم کوشش بن طاعت چنانچه ارم **قطع**
 چون مرد بر شاه و جانی تمام ویکو چرخ خورد که جانی جانی

بنیر سلسلش ریسبر کنایام بکوتری کوکراشیانچ ایدید
 قضا سیر و شمسوئی نوام پیر کث ای پر قول حکما را
 مخالفت کلم کوکراشیان رزق اگر چه مست بسا بصول اتش شرط
 لازم است و بلا اگر چه قدر از ابواب غول آن حذر واجب **قطع**
 رزق اگر چه پیکان بر شرط عقلت جستن از راه
 و رچه کس بی اجل خواند تو مرد و در میان رزق
 پیر کث درین صورت کس پیل نم و با شیرینانج انگلیم
 است ای پر کس کلم کوشش بن طاعت چنانچه ارم **قطع**
 چون مرد بر شاه و جانی تمام ویکو چرخ خورد که جانی جانی

بنیر سلسلش ریسبر کنایام بکوتری کوکراشیانچ ایدید
 قضا سیر و شمسوئی نوام پیر کث ای پر قول حکما را
 مخالفت کلم کوکراشیان رزق اگر چه مست بسا بصول اتش شرط
 لازم است و بلا اگر چه قدر از ابواب غول آن حذر واجب **قطع**
 رزق اگر چه پیکان بر شرط عقلت جستن از راه
 و رچه کس بی اجل خواند تو مرد و در میان رزق
 پیر کث درین صورت کس پیل نم و با شیرینانج انگلیم
 است ای پر کس کلم کوشش بن طاعت چنانچه ارم **قطع**
 چون مرد بر شاه و جانی تمام ویکو چرخ خورد که جانی جانی

این کتاب را در روز جمعه
 در ماه رجب سال ۱۰۰۰
 در شهر تبریز
 در خانه ...
 در روز ...
 در وقت ...

شب سه شنبه که برای من بود
 در پیشگاه کاشی که در آن
 این کتب و دیگر ادعیه که در دست خواست و در پیشگاه
 من و در پیشگاه نباشد بکام بجای و کشتن نام
 همچنین معرفت با بخاری که کتب اصلیات او بر سنگ می آمد و خواند
 در پیشگاه من و معرفت **پت** سهیل که در غایت او این بود
 کمتر هیچ آسیا سنگ که بخارن کرد و می داند از دید هر یک نفر
 در معرفت شسته و در دست من در دست جو از دست عطایه بود
 شب که در چشمه که زار که در میان کرد و طایع هر وقت بروی خود و کشت **پت**
 در روز دهم و چه باشد در یک مرد که در روز دهم و کشت **پت**

این کتاب را در روز جمعه
 در ماه رجب سال ۱۰۰۰
 در شهر تبریز
 در خانه ...
 در روز ...
 در وقت ...

این کتاب را در روز جمعه
 در ماه رجب سال ۱۰۰۰
 در شهر تبریز
 در خانه ...
 در روز ...
 در وقت ...

این کتاب را در روز جمعه
 در ماه رجب سال ۱۰۰۰
 در شهر تبریز
 در خانه ...
 در روز ...
 در وقت ...

که در این شهر از زمان حضرت
خداوند عالم در این شهر

22

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the historical account, mentioning various figures and events.

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Urdu, located in the bottom right corner of the page. The text is partially obscured by a blue and red decorative border.

سید غلام حسن علی

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

وہی ہے جس نے ان کو پیدا کیا اور ان کو پالیا اور ان کو مرانا چاہتا ہے اور ان کو جہنم میں ڈال دیتا ہے اور ان کو جہنم میں ڈال دیتا ہے

جو از اول از طبعه ملأ بحسب برادر خواست که از او اشباع کند و شربت
 بود آواز داد و گفت که ای جان که پوشیده ام شفاعت میکنی در این طبع
 طبع که در پوشش بی بزرگو داند **ت** به روز و طمع و دیده نمون
 در آرزو طمع مرغ و مایه بند چند انگو ریش و کرپاش و پشته
 شفا و جوش و کشید و پی مجابا فروگفت یا شش از گشتی بر راند که پشته
 کند چمن و شش قدید پشته بکر آید و پیاره آن که با او مصاحبت کند
 و غیره گشتی سماعت کند **نظم** چو پر عاشر پسته تحمل یار
 که حسلی مید و در کارزار لطافت کنن کجا کجاست پیستر
 نبرد و نین غنم را تیغ تیز بشیرین بانی و لطف و سخاوت

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the previous page, with a small illustration of a figure in the bottom right corner.



این کتاب را در روز شنبه
 ماه رجب سال ۱۰۰۰
 در شهر تبریز
 در روز شنبه
 ماه رجب سال ۱۰۰۰
 در شهر تبریز

بگویم هر وقت نشسته و مجروح از پی کاروان شاد و برونیت سبکتر
 بتشاهی که از دروازه این خطره بود که راه این را دید و از راه برآمد شاد و چون
 چاک نهاد و گشت اندیشه در یاد که در میان کمی تمام شبا چاه و مرد و جانی
 و دیگر جوانان هم ایستاده این گشت و مرد هم که رو و از ابله و اول شوی
 بصفتش شاد و آنی که در دو زبان و دانش سبکتری نمود و جو از او پیش
 با کار کرد و در عمارت طاعت از دست رفته اند و چند از شهر به شاد و از
 چند آب از سرش شامید و پیار امید و او را بر و در هر می که چاه شام
 در کار و او را گشت ایوان من از بد و تمام اندیش کم چینه و کار و از
 چاک که حکایت کند که وقتی چای در می خند کرده بود و لبش را لبش

این کتاب را در روز شنبه
 ماه رجب سال ۱۰۰۰
 در شهر تبریز
 در روز شنبه
 ماه رجب سال ۱۰۰۰
 در شهر تبریز

این کتاب را در روز شنبه
 ماه رجب سال ۱۰۰۰
 در شهر تبریز
 در روز شنبه
 ماه رجب سال ۱۰۰۰
 در شهر تبریز

این کتاب را در روز شنبه
 ماه رجب سال ۱۰۰۰
 در شهر تبریز
 در روز شنبه
 ماه رجب سال ۱۰۰۰
 در شهر تبریز

9.

[illegible]

شماره خانه نو ایش نمیداد و کپا از دست ساز بر خود خواند و اوشت شهابی
او منصرف کند پیش پند و صحبت بود و پند گوید در دههاش توقف نیت
برود و بجز و فخر کرد با دهان عرب دیدند که این جوان گشتی حالت
مکوان در جهانی از در بزرگ داشت و **قطعه** سر کرارین زمار ششم
تا بد انتم آنچه فصلت است رنخ دندان شمنی تربست
که نمای چشم مردم است چو اندک این خم ز نسیان است
بعباری در میان تقی شد و تا بوقت فرصت یار بازخبر و صحبت
آن شمع که ملو را خفته بگذارد و تبت برادریم جوان را پند سپرد
مسابقتی داشت ز نرن از خود گرفته تبت بر او شد و جوان را خفته بگذارد

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

جلال

تاج

چو خورشید شیرین در خان باز افتاد و راجه قوت بود
 کرد و در خاکی سپید خواست دست و پایت چو عجلت بود
 بد کشتی سپید از نوبت فلک یاد کرد و اقبال بر سر کصاحب بود
 تو رسید و بر تو خیزد و کس عالت بختی می کرد و چنین اقبال داشت **پیت**
 حیا در بر اقبال بر افتد که گوی بگویش در و مثل حکایت
 است که کمی از طوک پارس خندان کنی که انبار بر کشتی است
 بکلم نفع باشی خدا را حاصل بصلی شیر از پیر و نیت فرمود که کس
 بر کینه خصم کز آن کس که تیر از خطه بکشتی کند زنده خاتم و را باشد
 اشفاقا چاه صید حکم اندازد که در خدمت او بود و جمله کار که دیگر کرد

چو خورشید شیرین در خان باز افتاد و راجه قوت بود

کرد و در خاکی سپید خواست دست و پایت چو عجلت بود

بد کشتی سپید از نوبت فلک یاد کرد و اقبال بر سر کصاحب بود

تو رسید و بر تو خیزد و کس عالت بختی می کرد و چنین اقبال داشت

حیا در بر اقبال بر افتد که گوی بگویش در و مثل حکایت

تجارت

با بنای ملک مروت کند شیخ رضا و او بکلمه که با عجب و عوت منت است
 بیک روز ملک بجز رفتش شب عاید از جای جرت و ملک را در کنار گرفت
 کرد و شکست پر غلبه شد یکی از اصحاب رسید شیخ را که چندین طفت امر
 کرد و بداند که در میان عادت بود تا درین حکمت کشیدنی است
 سر که بر شطی و او بیاورد بنشیند و حسن باقل
 گوش تواند که بر عسری نشود و آواز دهن و چک و یه
 دید و شکسته ز قاشای باغ بی کل و نیرین بسار و دماغ
 و بنود و بالش آکنده بر خواب توان که دهنک ز سر
 و بنود و بلر خوار پیش دست توان که در دهنش خوش

باید که در این...

باید که در این...

باید که در این...

باید که در این...

باید که در این...

باید که در این...

تجارت

باید که در این...



کمالی در این عالم
 کمالی در این عالم
 کمالی در این عالم
 کمالی در این عالم

و کر بر سر دو جانب جا بلانند
 سکر زنجیر باشد بکسلانند
 کمالی رازش نوی او شام
 تمل کر و کشت اینیک فرجام
 بقرانم که خواستی کشت راه
 کردیم عیب من چون من
حکایت سبحان و اهل در نصاحت بی نظیر نهاده اند کلام اکبر
 بر سر جمیع سخن کشی که لفظی را مکرر کردی و اگر جان لفظ اشعار
 بعبارتی دیگر بگویی و از جمله آداب ندما حضرت ملوک می آید
 سخن که چه بسا بد شویند
 نه از او تصدیق بحسن بود
 چو بکار کشی کمنازیس
 سر حلو او بکار نور ندیس
حکایت یکی از حکما شنیدم که گوشت هرگز نکشی و اگر بخور خود

کمالی در این عالم
 کمالی در این عالم
 کمالی در این عالم
 کمالی در این عالم

کمالی در این عالم
 کمالی در این عالم
 کمالی در این عالم
 کمالی در این عالم

کمالی در این عالم
 کمالی در این عالم
 کمالی در این عالم
 کمالی در این عالم

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the historical account, mentioning the year 1000 and the reign of the ruler.

که خدایان این محکم وصف این خانه چنانکه است ازین من حکم
سجده می آید که من بخاک تو بسایمینی **تعلقه** خانه را که چون بسایم
و در من حکم عیار از دیکلن امده و باید بود که پس اندر من که از د
کلیات یکی اشعرا پیش امیر در یافت و شاخه از من خدایان
از وی برکنده و او را از دیر بدر کرده مسکین بر منده بسرا منی
سکان در فضای وی شاد خواست تا مسکین برادر و کسانا
و دفع کنده زمین بج گرفته بود و خارج شد گفت ای جراح حاضر از مردمان
سک را کشاده اند و سنگ را بسته امیر در دانه از غر و بدید و
و بجنبه گفت ای حکیم خری خواه گفت جاده خود خواهم اگر انعام

[illegible]

در وقت که من
 خاطرهای در پیش
 زمین پس بوی
 نغمه غم می آید
 که شاد غلتند
 و در کوه و دریا
 با شمع آتش می
 آید و آتش می



کجی در کون ابروین کلام دل
 بگویم ای پادشاه ایام دل
 در کجی پادشاه خوشی
 غلامان و غلامان خوشی
 غلامان و غلامان خوشی
 غلامان و غلامان خوشی

این سخن در پرده الحان است و آیه **ان** **الاصوات** و نشان **شعر**
 از دهنش الطیب ابوالعوارس لفظ تید اصطر فارسی
 مردم قریب جلی که داشت بیش نمی کشید و او پیش اصل کشید
 تا یکی از خطباء آن تعلیم کرد با و عداوتی نهانی داشت باری چشمتی
 بر او گفت ترا خوانی دیدم که میزد و کتک میزدی که پنهان دیدم
 ترا و آوازی خوش بودی و هر دمان آن نقاش تو در زرت خطیب آمد بر پیش
 پندیشید که می شنید که جوابت کردیدی زیرا که مرا بر چپ خویش و
 کرد و ایندی مرا معلوم شد که او از ما خوش دارم و خلق از منده خواندن من
 در کجی گفت که مردم که ازین خطبه گویم که بر آتشکی از طبع من **تعلق**

غلامان و غلامان خوشی
 غلامان و غلامان خوشی
 غلامان و غلامان خوشی
 غلامان و غلامان خوشی
 غلامان و غلامان خوشی
 غلامان و غلامان خوشی

غلامان و غلامان خوشی
 غلامان و غلامان خوشی
 غلامان و غلامان خوشی
 غلامان و غلامان خوشی
 غلامان و غلامان خوشی
 غلامان و غلامان خوشی

این کتاب را در روز جمعه
 در شهر تبریز در روز
 در روز جمعه در شهر
 در شهر تبریز در روز

مکه ملوک برخواست **قطعه** نواجید بنده پری رخسار
 چون آید بناری خنده چرخ که چون به ملک کن و کشد باران چون بنده
 نظام را بکشاید و نش زدن بود بنده و بر مش زدن **حکایت**
 پارسایان دیدم محبت شخصی که شانه طاق صبر و زاری کشید زانکه
 خدمت دیدی و خواست کشی ترک فضا که می و کنی **قطعه**
 گویم که زده است و در روزی می بزم بعد از طاق و جانم
 هم دروگر زدم در بزم باری ملاقات کردم و ختم فصل نصیر شد که نش
 خیس غایب از دانی بکرت فرو رفت و گفت **م** که با سلطان مش مش
 قوتی از قوی راجل پاک از چرخ به چاره کوشا به کار جان

این کتاب را در روز جمعه
 در شهر تبریز در روز
 در روز جمعه در شهر
 در شهر تبریز در روز

تبریز

این کتاب را در روز جمعه
 در شهر تبریز در روز
 در روز جمعه در شهر
 در شهر تبریز در روز

این کتاب را در روز جمعه
 در شهر تبریز در روز
 در روز جمعه در شهر
 در شهر تبریز در روز

در وقت شادی که در حال
 کرم و سوس و سوس و سوس
 در آن وقت که در حال
 کرم و سوس و سوس و سوس

عجب در کشته نباشد بر زمین است عجب از زنده که چون جان را در اسلام
حکایت یکی از سحرا که کمال بهی و طب بهی بود و علم از آنجا که حسن
 بشریت با حسن شره او معاف داشت و زجر و توبی که در میان کوهان
 او که کردی ارمق می دادند اشقی و غالب او قاتل این سخن گشتی **قصه**
 در این زمان که مشغول می شدی می کردی و در می شدم در خیمه می می
 زویدت شواکم که دید و در دوزم که در میان بد چنم که تیر به آید
 باری که گشت ای معلم چه کند در آداب در رسم نظر سیر می می در آداب نفسم
 همچون قاف می می اگر در اطلاق من با پسندی می می که در آن بیند نیاید
 برانم اطلاق فرمای تا بدیدل آن سست کنم کف ای پسر این سخن از

در وقت شادی که در حال
 کرم و سوس و سوس و سوس
 در آن وقت که در حال
 کرم و سوس و سوس و سوس
 در وقت شادی که در حال
 کرم و سوس و سوس و سوس
 در آن وقت که در حال
 کرم و سوس و سوس و سوس

در وقت شادی که در حال
 کرم و سوس و سوس و سوس
 در آن وقت که در حال
 کرم و سوس و سوس و سوس

کمالی که در این کتاب است
 و در این کتاب است که در این کتاب
 و در این کتاب است که در این کتاب
 و در این کتاب است که در این کتاب

حکایت کی را دوستی که زمانه نایب بود و کشت بجای که شش و ده
 گفت شش کی محل **تخله** و یزدنی کی سرست روزی نیم و من است
 مسعود که در زیر پرنی آغوشم زان که سرچشمه **حکایت** یاد و از کم که در
 پیشین من است و من در این و دوستی یکدیگر صحبت و ششم کتاب
 اشفاق و پس از آن که باز به قباب آغا ذکر که درین مدت قاصد
 فرستاد و حکم درین آمد که دیده قاصد بکمال تو درین که او من محروم
 یار و یارین هر که بر زبان تو بود که در او به شمشیر کوه و یار
حکایت و دشمنی و ایدم محبت شخصی که در او راضی بکار و جور و زور
 بر روی و تحمل بی پایان که در این صفتش حکم و ایدم که در او محبت و ششم

که در این کتاب است که در این کتاب
 و در این کتاب است که در این کتاب
 و در این کتاب است که در این کتاب
 و در این کتاب است که در این کتاب

که در این کتاب است که در این کتاب
 و در این کتاب است که در این کتاب
 و در این کتاب است که در این کتاب
 و در این کتاب است که در این کتاب

کلمه ای که در این کتاب است
 که در این کتاب است
 که در این کتاب است

کلمه ای که در این کتاب است
 که در این کتاب است
 که در این کتاب است

باشا پی سری سری و هم بکرم که طبعی داشت طبع اولاد و طبعی که با طبع
 که نباتات خاصش آید و چون در در شکرش که در کتابت بخورد
 اشعاعا بخلاف طبع از خود که دیدم که بنیادیم و این که در شکرش
 از خود بر پدم و کیم **پ** بر و هر چه می باید پیش کبر
 سرمانه ای سه خوش کبر شنیدم که میرفت و می گفت **ت**
 شب پر که وصل آفتاب خواهد رونق باز آفتاب کجا
 این گفت و هر که در ششانش در آن ذکر و شعر نقد نهان اصل از جاب
 بقدر لذت العیش قبل المصایب **پ** بازی و مرا بکس که پیش قرون
 خوشتر که پس تو زده کانی کرد اما بشکر رفت با تو ای لی پس نه

که در این کتاب است
 که در این کتاب است
 که در این کتاب است

که در این کتاب است
 که در این کتاب است
 که در این کتاب است

کلمه ای که در این کتاب است
 که در این کتاب است
 که در این کتاب است

کلمه ای که در این کتاب است
 که در این کتاب است
 که در این کتاب است

در این کتب که در این کتابخانه است
 و در این کتب که در این کتابخانه است
 و در این کتب که در این کتابخانه است

بستان تو کند باز است
 بس که بر می کنی و میر و ی
 این است ایام کموی بس
 که بر می کنی و رکنی می کنی
 که روت بجان آشتی می کنی
 بکشد آشتی تا به قیامت که بر می
کلیات یکی از ستم بان خداور اکشد تا تعول نی فلانم و آن
 لایق فریم ما و ام ام هم لطیف تاج شرفا و خوش تلافی یعنی
 خوب و لطیف و نازک در شتی کنه و نخی و چوخت و درشت و نازک
 بکار نیاید لطیف کند و دوستی **لطیف** امر و انکه که خوب و شیرست
 قلع کھار و تنه غوی بود چون بریش آمد و بلغت شد
 مردم آهیز و محسوس جوی بود سزا که دم و کھم حال دی ترا

در این کتب که در این کتابخانه است
 و در این کتب که در این کتابخانه است
 و در این کتب که در این کتابخانه است

در این کتب که در این کتابخانه است
 و در این کتب که در این کتابخانه است
 و در این کتب که در این کتابخانه است

ببین ای کائنات افروخته
صفت خدایا هم در
آتش خدایا با منور
که آتش بر آتش مستور

ببین ای کائنات افروخته
صفت خدایا هم در
آتش خدایا با منور
که آتش بر آتش مستور

ببین ای کائنات افروخته
صفت خدایا هم در
آتش خدایا با منور
که آتش بر آتش مستور

ببین ای کائنات افروخته
صفت خدایا هم در
آتش خدایا با منور
که آتش بر آتش مستور

ببین ای کائنات افروخته
صفت خدایا هم در
آتش خدایا با منور
که آتش بر آتش مستور

ببین ای کائنات افروخته
صفت خدایا هم در
آتش خدایا با منور
که آتش بر آتش مستور

چون شد که مورچه بر کرده است
جواب داد خاتم پو در دم
که با تمام حسم سپاه پوشیده **حکایت** یکی از علمای پارسه که
باده روی در خلوت نشسته و در بابسته و رفیقان حشر نفس طلب
و شربت غالب چنانکه گوید التمه با نفع و التما طو غیر مانع هیچ باشد
که بقوت پرینز کار می از وی بسلامت بماند گفت اگر از دروین
بسلامت ماند از بد گویند **حکایت** شاید پس کار خویشین است
لیکن شوان بان مردم است **حکایت** طویلی را با زرقی در مقص
کردند از جج شاه او مجاهد و پسر و دو کشت این طلک است
و سیات معقوت و شطر ملعون و شمایل ناموزون باغ ابله پیرین

ببین ای کائنات افروخته
صفت خدایا هم در
آتش خدایا با منور
که آتش بر آتش مستور

کرم که منی بکلی بسطد
 که منی بکلی بسطد
 که منی بکلی بسطد
 که منی بکلی بسطد

پنی و پیک بعد المشرقین **صلی** علی الصالحین و آلهم
 صلح روز سعادت بر دستا
 و لی چنین که تو بی جهان کاش
 غیر آنکه خواب از بجا درت خط
 هم بجان آمد بود و دلش که بغیت نمی دید و لاجل کائنات
 سنی مال و دست تقابل یک که سنی مال و کشت این من بکشت
 و طالع او و ایام بر مضمون لایق قد من استی که بار خدی در او بار
 خدایان می زخمی **پ** پارسا باطن خند زان که بود و هم طوفان
 تا چه کرد و نام که روزگارم به جوت و در ملک صحت چنین در راه
 نامش هرزه در این خندند سلا که **پ** کس نایب پانی

کرم که منی بکلی بسطد
 که منی بکلی بسطد
 که منی بکلی بسطد
 که منی بکلی بسطد

صلی علی الصالحین و آلهم
 صلح روز سعادت بر دستا
 و لی چنین که تو بی جهان کاش
 غیر آنکه خواب از بجا درت خط

کرم که منی بکلی بسطد
 که منی بکلی بسطد
 که منی بکلی بسطد
 که منی بکلی بسطد

اگر کسی را در این دنیا
 که در این دنیا باشد
 که در این دنیا باشد
 که در این دنیا باشد

شد و با این همه از هر دو طرف دستگیر بود و حکم آنکه شمشیر که در دست
 پت از بخان درین محلی کشید **تقدیر** بخار من چو در این محلی کشید
 که زیاده کن بر جوابت **تقدیر** چه بودی از سر این ستم شادی
 پو استین که بر این دست **تقدیر** طایفه از درویشان بر لطف این
 سخن بگو بر حسن پیرت خویش ازین که ده بود ده او هم در این محلی باشد
 بود و بر وقت صحبت ندیم آسف خورده و بخطای خویش اقرار نمود
 معلوم کرد که از طرف او هم غبت است اینان و ستاد هم صلح کرد
 نه را در میان عهد و وفا بود **تقدیر** جفا کردی به عهدی خود
 پیکار از جهان دل در تو بستم **تقدیر** نه انتم که بر کردی بر و دو

من و او در این دنیا
 من و او در این دنیا
 من و او در این دنیا
 من و او در این دنیا

خداوند عالم
 خداوند عالم
 خداوند عالم
 خداوند عالم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

از نظر حکیمانه

که در این کتاب
از نظر حکیمانه
در بیان بعضی
از امور دنیوی
و دینی

که در این کتاب
از نظر حکیمانه
در بیان بعضی
از امور دنیوی
و دینی
و از آن جهت
که در این کتاب
از نظر حکیمانه
در بیان بعضی
از امور دنیوی
و دینی
و از آن جهت
که در این کتاب
از نظر حکیمانه
در بیان بعضی
از امور دنیوی
و دینی
و از آن جهت
که در این کتاب
از نظر حکیمانه
در بیان بعضی
از امور دنیوی
و دینی

که در این کتاب
از نظر حکیمانه
در بیان بعضی
از امور دنیوی
و دینی
و از آن جهت
که در این کتاب
از نظر حکیمانه
در بیان بعضی
از امور دنیوی
و دینی



که در این کتاب
از نظر حکیمانه
در بیان بعضی
از امور دنیوی
و دینی
و از آن جهت
که در این کتاب
از نظر حکیمانه
در بیان بعضی
از امور دنیوی
و دینی

که در این کتاب
از نظر حکیمانه
در بیان بعضی
از امور دنیوی
و دینی
و از آن جهت
که در این کتاب
از نظر حکیمانه
در بیان بعضی
از امور دنیوی
و دینی

که در این کتاب
از نظر حکیمانه
در بیان بعضی
از امور دنیوی
و دینی
و از آن جهت
که در این کتاب
از نظر حکیمانه
در بیان بعضی
از امور دنیوی
و دینی



این کتاب را در روز جمعه
 در شهر تبریز در روز
 در روز جمعه در شهر تبریز

گفتار سخنان جدی چه در کفتم **شعر** نکت تجویفی یصول متعصب
 علی کریم زینت معانی العزیز **نظم** عیون و دل نسیب رفیع
 و سکن سیم از رفیع جان **نظم** شمع زینت فروغ کوشک
 اشعار وی درین باره بسیار است اگر کجای منضم نزدیکه باشد
 این **نظم** قد قبولیم کفتم **نظم** طبع ترا موسی که کرد
 توتیه زان محراب **نظم** این عشاق مستیست مابین شوق و باغمز
 یاد او آن که غم منم شمع شود و کعبه بود که این حدیث و آن
 آمد و تلف کرب و تأسف عوز و کچین مدت در انقضای این کلام
 بر کار ناکست بیان می گویم **مصرع** با وجودت رنجان از نایه کفتم

این کتاب را در روز جمعه
 در شهر تبریز در روز
 در روز جمعه در شهر تبریز

این کتاب را در روز جمعه
 در شهر تبریز در روز
 در روز جمعه در شهر تبریز

این کتاب را در روز جمعه
 در شهر تبریز در روز
 در روز جمعه در شهر تبریز

این کتاب را در روز جمعه
 در شهر تبریز در روز
 در روز جمعه در شهر تبریز

این کتاب را در روز جمعه
 در شهر تبریز در روز
 در روز جمعه در شهر تبریز





کدنگ الدینی **سینه** فیه ملک را در دال که مطلقا جمال
 کند تا چه صورت که موجب چندین قنات بغیر از شایسته که در آن
 در اینجا عجب گردیده و بدست آوردند و پیش ملک در صحن سراف
 به اشتراک در میان او نظر کرد شخصی از سینه عام با یک اندام
 نظرش خیره به حکم آنکه کمترین عدم حریم جمال از او پیشروند و چون
 بخون خیرات دریافت گشت ای ملک از او آنچه چشم چگون باید در
 جمال سید نظر کردن تا سرشاده او بر تخت نشاند **نظم**
 تراب در دامن محبت نیاید رفیق من بجای سر در باد
 که با او قصه یکم عمر دو دم هم به رسم خوشتر بود

کدنگ الدینی **سینه** فیه ملک را در دال که مطلقا جمال
 کند تا چه صورت که موجب چندین قنات بغیر از شایسته که در آن
 در اینجا عجب گردیده و بدست آوردند و پیش ملک در صحن سراف
 به اشتراک در میان او نظر کرد شخصی از سینه عام با یک اندام
 نظرش خیره به حکم آنکه کمترین عدم حریم جمال از او پیشروند و چون
 بخون خیرات دریافت گشت ای ملک از او آنچه چشم چگون باید در
 جمال سید نظر کردن تا سرشاده او بر تخت نشاند **نظم**
 تراب در دامن محبت نیاید رفیق من بجای سر در باد
 که با او قصه یکم عمر دو دم هم به رسم خوشتر بود

در این روز که روزگار
 در این روز که روزگار
 در این روز که روزگار
 در این روز که روزگار

تن در ستار باشد در پیش
 خرمی در پی کویم در و خوش
 کشتن از نو چپ صل بود
 بیای کی در عس و دنا خوش
 تا را حای باشد چو ما
 حال باشد ترا افش
 سوز من با دیگر نیست کن
 او ملک بر دست و من خصو
حکایت قاضی معاذ حکایت کن که با نعل نه پیری سبزی داشت
 و سرخش بود و نعل دل در آتش روزگاری و طبعش شگفت بود و
 و تر صد و چهارم جلد آن گویان **یاقی** در چشم من آمد آن پیری سرده
 بر بود و طم ز دست و در پائی
 این دید خوش و نیکش را کن
 خواهی که کس دل نمی آید و بد
 از یاد تو غافل توان کرد به جم

این روز که روزگار
 در این روز که روزگار
 در این روز که روزگار
 در این روز که روزگار

در این روز که روزگار
 در این روز که روزگار
 در این روز که روزگار
 در این روز که روزگار

در این روز که روزگار
 در این روز که روزگار
 در این روز که روزگار
 در این روز که روزگار

بگویم که در این کتاب
 که در این کتاب
 که در این کتاب
 که در این کتاب

چند از حد و اهل مری که در مجلس حکومت او بودند زمین خدمت بوسیله
 که بر باریات سخن از خدمت بگویم که هر که در ملک اوست بر بزرگان کشاید **ت**
 در سر سخن بحث کردن و است خطا بر بزرگان کردن خطا
 با حکم سوابق انعام خداوندی که طاعت روزگار نبه کاست مصلحتی که
 پند و اعلام کند نوعی از خیانت باشد طریق صواب است که این
 پس که در وطن کردی و فروش و لغ در نوردهی که منسوب قضا با یکجا
 منع است تا بجای شیعی ملوک کردی و حریف نیست که دیدی
 و حدیث این کشیدی **سحر** کی کرده پی آب و روپی پس
 چون غم وارد از آب روی که بسا نام نیکوئی بخواه سال

بگویم که در این کتاب
 که در این کتاب
 که در این کتاب
 که در این کتاب

بگویم که در این کتاب
 که در این کتاب
 که در این کتاب
 که در این کتاب

که بچشم زشتش کند پامال قاضی انصیت یاران کیدان
 و در حسن ای ایشان فرین خواند و گفت نظر عزیزان در مصیبت
 حال من بدو است و مسئلی بی جواب است لیکن **پت**
 علامت کن مرا چنانکه خود می گویی که شوان برهن از کیمی سپاس
 این گشت و گشت ز شخص حال می گزیند و نیست پیکر آن گشت و
 سر که از در ترا دوست زور در بازوست و آنکه بر دنیا دوست ز
 و در همه عالم کسین ارد **پت** هر که در دید سر فرو دارد
 و در راهی زمین دشت فی الجمله پی خلوت میسر و هم در آب شست
 خیر شد قاضی هم شرباب در سر و شامه در بر شمع خشنو شرم کوشی **ش**

اینکه بچشم زشتش کند پامال قاضی انصیت یاران کیدان
 و در حسن ای ایشان فرین خواند و گفت نظر عزیزان در مصیبت
 حال من بدو است و مسئلی بی جواب است لیکن **پت**

علامت کن مرا چنانکه خود می گویی که شوان برهن از کیمی سپاس
 این گشت و گشت ز شخص حال می گزیند و نیست پیکر آن گشت و
 سر که از در ترا دوست زور در بازوست و آنکه بر دنیا دوست ز

و در همه عالم کسین ارد **پت** هر که در دید سر فرو دارد
 و در راهی زمین دشت فی الجمله پی خلوت میسر و هم در آب شست
 خیر شد قاضی هم شرباب در سر و شامه در بر شمع خشنو شرم کوشی **ش**

اینکه بچشم زشتش کند پامال قاضی انصیت یاران کیدان
 و در حسن ای ایشان فرین خواند و گفت نظر عزیزان در مصیبت
 حال من بدو است و مسئلی بی جواب است لیکن **پت**

علامت کن مرا چنانکه خود می گویی که شوان برهن از کیمی سپاس
 این گشت و گشت ز شخص حال می گزیند و نیست پیکر آن گشت و
 سر که از در ترا دوست زور در بازوست و آنکه بر دنیا دوست ز

و در همه عالم کسین ارد **پت** هر که در دید سر فرو دارد
 و در راهی زمین دشت فی الجمله پی خلوت میسر و هم در آب شست
 خیر شد قاضی هم شرباب در سر و شامه در بر شمع خشنو شرم کوشی **ش**

در این عالم که همه را در آید
 و در این عالم که همه را در آید
 و در این عالم که همه را در آید
 و در این عالم که همه را در آید

اشک بر بوی تو زین رخ و شک
 عشاق بر بوی تو زین رخ و شک
 یکدم که شور و شتابت زینا
 یکدم که شور و شتابت زینا
 تا نشنوی بر سجده زینک صبح
 تا نشنوی بر سجده زینک صبح
 لب بر لب چشم خورشید زین
 لب بر لب چشم خورشید زین
 قاضی درین حالت که یکی از صفات
 قاضی درین حالت که یکی از صفات
 که سرور و این دلی که در این عالم
 که سرور و این دلی که در این عالم
 زو شایسته باد و از خود لایق عالمی
 زو شایسته باد و از خود لایق عالمی
 آنچه چو سید برین عالم
 آنچه چو سید برین عالم
 تا حدیست که در این عالم
 تا حدیست که در این عالم

در این عالم که همه را در آید
 و در این عالم که همه را در آید
 و در این عالم که همه را در آید
 و در این عالم که همه را در آید

در این عالم که همه را در آید
 و در این عالم که همه را در آید
 و در این عالم که همه را در آید
 و در این عالم که همه را در آید

در این عالم که همه را در آید
 و در این عالم که همه را در آید
 و در این عالم که همه را در آید
 و در این عالم که همه را در آید



کتابخانه ملی ایران

[illegible]

برای این که یک خط از قوت
و با این قوت به دست آید

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the historical account, mentioning various figures and events.



چنانچه ازین حکم که کان بدم اولش تیرین و صید من شد که همکاره
 سر از سر بردارد و او کشتن من کن کشتی تراوی وصل من کن که خن من
 که تو خن منم از صید خویش گفت زن جوانا اگر نمی پلوشید بیکه سری
 زن که بر مردی بخیزد زن شد و بکشد آن سر خیزد پستی جی شش
 ای صبا کیش صبا خیزد فی الجمله که وقت بود صبا رفت بکشد چون
 برآمد کاشش شب با جوانی مدحی شوی توی توی توی بیکه جی روستا
 و نوج و خانگی کشید و بکشد و بکشد و بکشد که در آن ایام
 بهین نعم تمیم **شعر** با این جور و نه خوش بکشد ششم که خوری
 یا تو مرا سوزنی نه عدا بکشد بکشد بکشد بوی پانزده من جی

این شعر ازین حکم که کان بدم اولش تیرین و صید من شد که همکاره
 سر از سر بردارد و او کشتن من کن کشتی تراوی وصل من کن که خن من
 که تو خن منم از صید خویش گفت زن جوانا اگر نمی پلوشید بیکه سری
 زن که بر مردی بخیزد زن شد و بکشد آن سر خیزد پستی جی شش
 ای صبا کیش صبا خیزد فی الجمله که وقت بود صبا رفت بکشد چون
 برآمد کاشش شب با جوانی مدحی شوی توی توی توی بیکه جی روستا
 و نوج و خانگی کشید و بکشد و بکشد و بکشد که در آن ایام
 بهین نعم تمیم **شعر** با این جور و نه خوش بکشد ششم که خوری
 یا تو مرا سوزنی نه عدا بکشد بکشد بکشد بوی پانزده من جی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى بن جعفر عليه السلام

[illegible]

و در این کتاب
از بیست و پنج
در باب اول
که در این کتاب
در باب اول



در این کتاب

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the text from the previous block, written in a cursive style.

کمالی است که در این عالم
 کمالی است که در این عالم
 کمالی است که در این عالم
 کمالی است که در این عالم

و لی بکشد اول عصا کشی محبت
 که بسوزن پولاد جاسکنت
 که خدایان من شیخ و مدینه
 که سر شجره قاضی کشیده کنی

براکت برز که هر چه دانی

حکایت یکی از روزگار ابروهای وین پیش که از نیش فرستاد
 که میرزا پنهانی که عاقبتش در تنی غلبه کرد و خوش بود پیشش که
 که این عالم نشسته و در زیر خنجر که **قطعه** چون و اصل جو سری قابل
 تربت را در و اثر باشد
 مع صفتی که نماند اند کرد

و لی بکشد اول عصا کشی محبت
 که بسوزن پولاد جاسکنت
 که خدایان من شیخ و مدینه
 که سر شجره قاضی کشیده کنی

و لی بکشد اول عصا کشی محبت
 که بسوزن پولاد جاسکنت
 که خدایان من شیخ و مدینه
 که سر شجره قاضی کشیده کنی

کمالی است که در این عالم
 کمالی است که در این عالم
 کمالی است که در این عالم
 کمالی است که در این عالم

این کتاب در بیان حکایت است
 و در بیان احوال و عیال
 و در بیان احوال و عیال
 و در بیان احوال و عیال

حکایت
 بیان عیال و عیال

پس این نیز تا قصه قتل که یاری و ستایش **حکایت** کسی افشا
 تعلیم ملک را و دیگر حضرت بی محابزه بی وجه تپاس که بیاری
 و طاعتی شکایت شرح برده و جانی از دست **تخت** بلند کرد که
 او که در بنار و در دم زین پر در او کس برآمد تا در بنار و
 پس این را در عیت را پس در بنار و عیال که فرزند را بسبب پست گفت
 ای ملک سخن از پندیده می باید گفت و حرکت پندیده که در عیال و عیال
 بر رکان و دشمنان که بدست و زبان شان هر چه شود و هر چه
 که آید و قول و فعل و نام پند این **تخت** اگر ضایع است آید و در
 رفیقانش کی از صند نهاند و یک یک بر بگوید یا و ش

این کتاب در بیان حکایت است
 و در بیان احوال و عیال
 و در بیان احوال و عیال
 و در بیان احوال و عیال

[illegible]

از اقلیم بقلیم ساسانه پس نام آمد در تنبخت خلق خدا و از درگاه
شعبان بدینا آمد و اجار از این پیش کرد که در حق عوام مکمل
حسن بر خیزد و تفریحی بی سپید و خلعت و نمبخت و پامایش
بد کرد و بد **قصد** کرد و در پیش اینک وزیر کی ملایخ و بر جود
چوب تر و چنانکه خوانی هیچ نشود و خند جبهه آتش است **مکاتبه**
مسلم کشای او دم در دیار غربت شد و بی ملک شکار و در جبهه او دم
و کذا طبع و ما بر سر کار که پیش مسلمانان بدین پیشی خواند و بدین
دل مردم سیه کرد و بی پسران بکثرت و در آن شیر بدست بجای او
ز سر زنده و بیار که کمار غرض نمین کی طیاره زوی و کاهستان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
موسى عليه السلام في القلعة
التي فيها كان يلقى ربه
وكانت له منتهى السعادة

کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی

کتاب

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the text from the previous page, written in a cursive style.

کشی که کردی و الله شندم که طریقه از نفس و عمل کم در نزد من
بر انداختی و گفت راجع به او و در پارسی و علم دیگر و علم که سخن خبر ضرورت
و چون به آن سخن شدی که اگر از استادتان و محبتین از سر برت و معلم
را اتفاق کنی دیدی که بزرگ شده و او را با علم و ترک علم و او را طلب
یابا آنچه شش و لوج درست ناکرده بود سر شش **کشی**
استاد و معلم چو بودی از آن خرمک باز که دو کان و باز از
بعد از آن وقت بر آن سخن که کردم معلم اولین دم که در آن خرمک بودی
و بعد از خرمش آوردی و بنحیتم لاجل کلام که این را که معلم میگوید که
مرد ظریفی جایزه بدین گفت **حکایت** پادشاهی که بخت داد

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

و گفت از دست زید
جاست که او را ببرد

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the manuscript's content, featuring a decorative border on the left side.



این قصه از آنست که در آن زمان
 در آن زمان که در آن زمان
 در آن زمان که در آن زمان
 در آن زمان که در آن زمان

و زیاده و بر قول من ترا خبر کرد و گفت رات عاجل تر شو پس بگفت
 منصرف کن و طلاف را نمی داند **نظم** خداوندان کام و بیستی
 پر کشی بد از پر کشی بر و شادی کن ای دل افروز غم زوایش خور امروز
 یکتف مرا که در صد روز شسته ام و ده قوت بسته و کار تمام افرو
 حاضر عالم شاده **نظم** هر که علم شد بسخا و کرم بنده شایه که نه بر دم
 او که نه می بر و نه بگوی و روانی که بنده ی روی و دم که نصیب نمی
 و دم کرم در آن سر و او از بری کند ترک نسبت کرم و روی از نصیب
 بگردانیدم و کج سلامت ستم و تو ای کجا که بستم که کشته اند ای ملک
 لم بقبله اما علیک **نظم** کرد و این که نشد و بگوی

حکایت در بیان
 حیرت و شگفتی

در آن زمان که در آن زمان
 در آن زمان که در آن زمان
 در آن زمان که در آن زمان
 در آن زمان که در آن زمان

این قصه از آنست که در آن زمان
 در آن زمان که در آن زمان
 در آن زمان که در آن زمان
 در آن زمان که در آن زمان

باز از آنکه در آنجا
باز از آنکه در آنجا

باز از آنکه در آنجا
باز از آنکه در آنجا

باز از آنکه در آنجا
باز از آنکه در آنجا

باز از آنکه در آنجا
باز از آنکه در آنجا

باز از آنکه در آنجا
باز از آنکه در آنجا

باز از آنکه در آنجا
باز از آنکه در آنجا

بر صفت این سخن به هم و بر چنین اند بودن حالت خردی نام دارد
چنین معاد کرده اند لاجرم هر که چنین شود **قطعه** پسری پر صفت کرد
که چو خنجر آید گیسویش سر که با این خنجر کند نشود دست روی او نه
حکایت فخره درویشی معاد بود دست و وضع حل سزاوارده درویش
سه عمر فرزند نیا به بود گفت اگر ندای غرور حل پسری در خنجر کشید
هر چه گفت یار درویشان کجایم اشقا پسری در دشتا مانسته کرد
و سفره درویشان بوی شربت نهدا پس از چند سال که اگر سفر شام
باز آمد هم و بخت آن دست بر کشتم و از یکدیگر می حالش رسیدم کشیدم
شعر دست کشتم چرا که پسش غرور داشت و عجز کرده و چون

باز از آنکه در آنجا
باز از آنکه در آنجا

باز از آنکه در آنجا
باز از آنکه در آنجا

باز از آنکه در آنجا
باز از آنکه در آنجا

باز از آنکه در آنجا
باز از آنکه در آنجا

باز از آنکه در آنجا
باز از آنکه در آنجا

باز از آنکه در آنجا
باز از آنکه در آنجا

باز از آنکه در آنجا
باز از آنکه در آنجا

باز از آنکه در آنجا
باز از آنکه در آنجا

باز از آنکه در آنجا
باز از آنکه در آنجا

باز از آنکه در آنجا
باز از آنکه در آنجا

باز از آنکه در آنجا
باز از آنکه در آنجا

باز از آنکه در آنجا
باز از آنکه در آنجا

باز از آنکه در آنجا
باز از آنکه در آنجا

باز از آنکه در آنجا
باز از آنکه در آنجا

باز از آنکه در آنجا
باز از آنکه در آنجا

باز از آنکه در آنجا
باز از آنکه در آنجا

زینکه و از میان کجی که بر راجعت او سلسله درایت و بند کرانی
 کشف شد این را با کجاست خداوند است **مطلع** زمان نادر ارای مرهشی
 اگر وقت ولادت نازد ایند از آن بهتر نزدیک خواهند
 که فرزندان نامو از این **نکات** طعن بودم که از هر چه
 پرسیدم از بلوغ گفت در سطور ادب است که نشان او کمی باشد
 ساکنی و دیگر اقسام معلوم بر بدن موی خوش اما حقیقت یک نشان
 دارد و پس اگر در بند رضای حق جل و علا پیش از آن ماستی که در خط
 نفس خیش و سر که در او این صفت موجودیت نبوده و مختصان شعاع
 بصورت آدمی شد قطره آب که چل زورش قرار اندازتم

در این کجاست خداوند است
 کشف شد این را با کجاست
 اگر وقت ولادت نازد ایند
 که فرزندان نامو از این نکات
 پرسیدم از بلوغ گفت در سطور
 ساکنی و دیگر اقسام معلوم
 دارد و پس اگر در بند رضای
 نفس خیش و سر که در او این
 بصورت آدمی شد قطره آب

کجاست خداوند است
 کشف شد این را با کجاست
 اگر وقت ولادت نازد ایند
 که فرزندان نامو از این نکات
 پرسیدم از بلوغ گفت در سطور
 ساکنی و دیگر اقسام معلوم
 دارد و پس اگر در بند رضای
 نفس خیش و سر که در او این
 بصورت آدمی شد قطره آب

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the historical account, mentioning the year 1000 and the reign of the ruler.

و کپر کل سال را عقل و ادبیت
تجتمش شاید آید چه خواهد
جو افروزی و لطفت و ادبیت
همین نفس سهو لایسی پسند
نمبر باید که صورت می تو انکرو
برایو انهار در اسر شگوف و نکرو
چو ساز زان باشد فصل و احسان
چو غرق آرد می تانص و یو
بست آورد و فن نامریت
یکی اگر توانی و انست ار
حکایت سالی زاعی و زیان ساز و کج خلق
اشاد و بود و دو
در آن فرم سواد و بود استی را و سر و روی شرم فایده و بود و او
و بعد ان اویم که جا و دیشنی شنیدم که با بعد از او بگوشت از می سواد
عاج چون عینه شطرنج بر سر پدر زین می شود یعنی به از آن

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

مکاتیب منع از
بکر است

[illegible]

این کتاب از قلم
میرزا علی قزوینی
در شهر قزوین
در سال ۱۰۸۰

فصل
در بیان
نظم و نثر

را که بزرگ نماید با آنکه ندانست بر و نیز و یک خردمند است
در این مثنوی که در **قطعه** نه و موشم و شون رای بطوریکه از این
بویان اگر چه اندکست بنزد شکر کاه و چهر **حکایت** یکی از
بزرگان پسری دهاتی یافت پرسید که چندی است که
کشت آیهات قرآن محمد از آن خیر و شر نصرت که رو باشد بر
جایمان نوشن که بر و کار رسوده کرده و طایف بر و که زد و بر
سکانشان اگر بعضی ورت نمی نویسد این **کفایت قطعه**
و ده که هر که کسب نه و تسک بدید چی خوش شای دل من
بگذر اید و است با لوف بهای بنزه فی بیس و کل من

این کتاب از قلم
میرزا علی قزوینی
در شهر قزوین
در سال ۱۰۸۰

این کتاب از قلم
میرزا علی قزوینی
در شهر قزوین
در سال ۱۰۸۰

فصل
در بیان
نظم و نثر

کلیه امور و کتب
که در این کتاب است

تاریخ طبرستان

کتابی که در این کتاب است
که در این کتاب است

سرتی روز قیامت آن بود که بنده صالح شرب برده و خداوند
بر غلامی که طبع خدمت است خشم چهره آن طاهره کمر
که نصیحت بود بر روز شمار بنده را دو خوابه در آن شب
حکایت سالی از پنج شب سیام سفر بود در راه و از میان خط جوی
بیدار گردانید و پیش از خروج از پیش نور مسلح شود که به مردم توانا
کمان از ده گردانید و نور آوران شبی بی بر زین سوار می باشد که در
ششم بود و سیاه پرورده نه چنان دید و سنجر کرده و کس و ملا و را
بکوش از رسیده و بر تن شمشیر زور آوران **م**ت نیقاده و شمشیر
بگردش ناریده باران تر اشفاق من و چون بی هم دو آن

کتابی که در این کتاب است
که در این کتاب است

کتابی که در این کتاب است
که در این کتاب است

کتابی که در این کتاب است
که در این کتاب است



در این کتاب
 از کتب قدسی
 است که در
 این کتاب
 از کتب قدسی
 است که در

این کتاب
 از کتب قدسی
 است که در
 این کتاب
 از کتب قدسی
 است که در

این کتاب
 از کتب قدسی
 است که در
 این کتاب
 از کتب قدسی
 است که در

این کتاب
 از کتب قدسی
 است که در
 این کتاب
 از کتب قدسی
 است که در

این کتاب
 از کتب قدسی
 است که در
 این کتاب
 از کتب قدسی
 است که در

که شیر شمرده در آرزو بر خرم کند جوان اگر چه قوی بال و پستان باشد
 بیک و شمشیر روح کس کند بنزد پدرش صف از نو و جودت
 چنانکه شد شرح پیش دانش **حکایت** تو که مرزاده را دیدم بر
 پرشته و بادش سپری تا ظره پوست که کند تو بخت بخت
 و کتابه ز کین فروش خام انداخته و شت پر زده در و بکار برده
 پرت چو مانده شتی و فرام آورده موشی خاک بران باشد در پس
 این شنید گفت خاموش ادرت زیر سنگ کران خود و جنبه و در بزم
 و که کمر بند بر روی بار بره آسوده تر کند رفت
 در حضرت که موت الفقرا را رات خیزی مارند که کبریت کند از **نظم**

که شیر شمرده در آرزو بر خرم کند
 بیک و شمشیر روح کس کند بنزد پدرش
 چنانکه شد شرح پیش دانش **حکایت**
 پرشته و بادش سپری تا ظره پوست
 و کتابه ز کین فروش خام انداخته
 پرت چو مانده شتی و فرام آورده
 این شنید گفت خاموش ادرت زیر سنگ
 و که کمر بند بر روی بار بره آسوده
 در حضرت که موت الفقرا را رات خیزی

که شیر شمرده در آرزو بر خرم کند
 بیک و شمشیر روح کس کند بنزد پدرش
 چنانکه شد شرح پیش دانش **حکایت**
 پرشته و بادش سپری تا ظره پوست
 و کتابه ز کین فروش خام انداخته
 پرت چو مانده شتی و فرام آورده
 این شنید گفت خاموش ادرت زیر سنگ
 و که کمر بند بر روی بار بره آسوده
 در حضرت که موت الفقرا را رات خیزی

حکایت در بیان
 حکایت در بیان
 حکایت در بیان
 حکایت در بیان
 حکایت در بیان

حکایت در بیان
 حکایت در بیان
 حکایت در بیان
 حکایت در بیان
 حکایت در بیان

این بخت کجاست که ز منم
 خدایت چه بختی که ز منم
 خدایت چه بختی که ز منم
 خدایت چه بختی که ز منم

حکایت
 مردی در دیش که با رستم غارت کشید
 و او که در نیت و آسایش آسانی
 بهر حال یسری که رندی بر او
 خوشترش و آن امیری که گشت از

حکایت بزرگی را بر سر امیری نیت کشید
نفتاب پین نسک گفت حکم آن مردان شهن که اسان
 با وی دوست کرد و مکر نفس را که چند که در پیش کنایه بود که
 فرشته خوی شود و او بی کیم خورن
 و که خور و چه به نام پوشید و حما
 مردی که بر گاری مطیع آمد و نش
 خلاف نفس که فرما و طاعت

جاء السعدی عی در میان تو ای که پی و دور چو کی در صورت
 زلف آن که از دانه
 زلف آن که از دانه
 زلف آن که از دانه
 زلف آن که از دانه

کمالی که در این عالم است
 و کمالی که در این عالم است
 و کمالی که در این عالم است
 و کمالی که در این عالم است

نصیحت کردن بکلیان
 و نصیحت کردن بکلیان

شب پرکنده خنجر ابروید
 بود و چه باید او انش
 مور کرد و آورده تابستان
 فراغت بود و استنش
 فراغت با فاقه چون دو جمعیت با دست شکی صورت
 بنزدیکی تحریر عشا بته و یکدیگر شطرنج شاسته
 کزین بان کی مازیت خد او نکست تجر مشعل
 پرکنده روزی پرکنه دل پر عبادت ایان قبول
 نزدیکی که جمعه و حاضر نه پریشان پرکنده خط
 اسباب بعیت ساخته و به او را عبادت پرور
 عرب گوید اغو باد من القهر الکلب و مجاوره من

و کمالی که در این عالم است
 و کمالی که در این عالم است
 و کمالی که در این عالم است
 و کمالی که در این عالم است

و کمالی که در این عالم است
 و کمالی که در این عالم است
 و کمالی که در این عالم است
 و کمالی که در این عالم است

اب و در خبرت که العقر سواد الوجه نیست
 که این گفتا نشیدی که خواجه عالم صلی الله علیه و
 سلم فرموده است که الفقه فخری و به افتخار
 کشم خاموش که اشاره خواجه علیه صلوات الله و سوره
 تیمایه بقرطایه است که مردان میدان رضایه
 تسلیم تر قضایه ایان که حرقه ابرار پوشند و لغت
 او را روشد و زرق فروشد **شعر** ای طبل منداک در اطنج
 پی تاش چه پیکر کنی قشع
 روی از طلب خلق بجز
 تسبیح هزارانه بر دست بجز
 درویش معرفت نیاید

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page.

بسم الله الرحمن الرحيم

بازو تو ایستاده
دل در خونان او ریخته

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the text from the previous page, written in a cursive style.

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the historical account, mentioning various figures and events.

تا شورش بجز انجاد که کا و الفسقران کیون کفر انشاید
بخراب جو نیت برمنه پوشیدن در اشخاص کفار کی پوشیدن
انباء جنس را بر تبه ایشان که رساند وید علیا سید طیلے
چو مانده فنی که حق جل و علاء محکم شرعی از عیم اسلمت
خبر ده که اول تک لکسم رزق معلوم است بدانی که مشغول

کخاف از دولت صفا محروم است و ملک فراغت نیر
کین زرق معلوم **میت** تشنگا ز نماید از خواب
بر عالم چشم پدید آب سر کجا سختی دیده سختی
چشیده پنی خور از بشرد در کار بی عطشیم اندازد و از

کتابخانه

کتابت در شهر کاشان
کتابت در شهر کاشان
کتابت در شهر کاشان
کتابت در شهر کاشان
کتابت در شهر کاشان

[illegible]



کلمه ای که در این کتاب است
 از کتب قدسی است که در این
 کتاب است که در این کتاب
 است که در این کتاب

کلمه ای که در این کتاب است
 از کتب قدسی است که در این
 کتاب است که در این کتاب
 است که در این کتاب

در تعبیر که اندک بهمانه و محمل که می رازد و نشان
 نفس اماره طلب کند چون قوت اسانش نباشد بعضیان
 مبتلا گردد که بظن تو امان اند یعنی مرد و فرزند یک
 حکم اند ما و ام که این کی بر جاست آن کی بر است **تجلی**
 شنیدم که در و پیش رابا دلی در زنی که مقتد با آنست
 شرمساری بودیم سخاری بود گفت ای مسلمانان
 زنی که زن کج و طاعت نی که صبر کج می توان
 کرد **لا رسایه تفسیر الاسلام** و از جمله ما پس کن
 و جمیع که تو اکر است کی آنکه مرثیه بنی ابریکم در

کلمه ای که در این کتاب است
 از کتب قدسی است که در این
 کتاب است که در این کتاب
 است که در این کتاب

کلمه ای که در این کتاب است
 از کتب قدسی است که در این
 کتاب است که در این کتاب
 است که در این کتاب

سبحان الله العظيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بجایگاه پیران
صدق جوانان
نخوت جوانان صاحب
مهران پیران



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

که در آن روز

...

مجلس اول

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the poem or a separate section, written in a cursive style.

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the historical account, mentioning various figures and events.

فصل در بیان قوت و ضعف

ببادش نامی برداشتند **پت** باکرشکی قوت پر نیز نماد
اعلا سرانگفت قوتی بسیار عالی که من این سخن بگویم
خداوند طاف در ویش از دست تهن رفت تیغ زبان را بر
کشید و اسب ضحاک در میدان و قاجات جهان
و بر من دو انید و گفت چنان مبالغه در وصف ایشان
بگویی و سخنی پریشان پریشان گویی که هم تصور
کنند که تریاق اند یا کلبه خواند از راق مشی مشکب
منع و رعیب نغز مشغل مال و نعمت مفتوح جاد و شروت
که سخن بگویند الا بسعاست و نظر کنه الا کرامت

[illegible]

This detail shows a triangular section of a manuscript page. The background is a deep blue, and the text is written in elegant white calligraphy. A thin red border separates this section from the rest of the page. The text appears to be a continuation of the previous section, possibly a list or a series of names.

علمدار که ایضاً می‌نویسد و قهر را بر پی سر و پا پیست
 می‌نویسد که و ایند لغت مای که دارند و بغیر و جاست
 که پیدا نه برتر از همه نشینند و خود را بهتر از همه بینند
 و نه آن در سر و اند که سر کجی فرو دارند چرخ از
 قول حکما که گفته اند که هر که بطاعت کم از دیگران است و
 بنعت پیش بصورت تو انکوست و بمعنی درویش **پست**
 که پی سبزه مال کند کبر بر حکم کون خوش شمار کار کا و غیبت
 که شتم نه مت اینان ر و اء که خداوندان کرم اند گفت
 خطا کشی که بنده درم اند چه غایده چون پرا و اء و پایی

چو در کشتی نشیند و در کشتی نشیند
 چو در کشتی نشیند و در کشتی نشیند
 چو در کشتی نشیند و در کشتی نشیند
 چو در کشتی نشیند و در کشتی نشیند

و در کشتی نشیند و در کشتی نشیند
 و در کشتی نشیند و در کشتی نشیند
 و در کشتی نشیند و در کشتی نشیند
 و در کشتی نشیند و در کشتی نشیند

و در کشتی نشیند و در کشتی نشیند
 و در کشتی نشیند و در کشتی نشیند
 و در کشتی نشیند و در کشتی نشیند
 و در کشتی نشیند و در کشتی نشیند

و در کشتی نشیند و در کشتی نشیند
 و در کشتی نشیند و در کشتی نشیند
 و در کشتی نشیند و در کشتی نشیند
 و در کشتی نشیند و در کشتی نشیند

و در کشتی نشیند و در کشتی نشیند
 و در کشتی نشیند و در کشتی نشیند
 و در کشتی نشیند و در کشتی نشیند
 و در کشتی نشیند و در کشتی نشیند

و در کشتی نشیند و در کشتی نشیند
 و در کشتی نشیند و در کشتی نشیند
 و در کشتی نشیند و در کشتی نشیند
 و در کشتی نشیند و در کشتی نشیند

و در کشتی نشیند و در کشتی نشیند
 و در کشتی نشیند و در کشتی نشیند
 و در کشتی نشیند و در کشتی نشیند
 و در کشتی نشیند و در کشتی نشیند

و در کشتی نشیند و در کشتی نشیند
 و در کشتی نشیند و در کشتی نشیند
 و در کشتی نشیند و در کشتی نشیند
 و در کشتی نشیند و در کشتی نشیند

بهار

بهاری غنچه‌ها را بستان
دلی که باده را بستان
بهاری غنچه‌ها را بستان
دلی که باده را بستان

بهاری غنچه‌ها را بستان
دلی که باده را بستان

بازد و پیشه آفتابند و بر کس نمی تابند بر مرکب استعانت
سوارند و قد می مجسم خدا نهند و در می پی من و او
نزدند مالی شب مجسم آردند و بکسرت بکند چنانکه
کسک کشند از بیم بخت ز خاک تویی بر آید که در می خاک و پود
برنج و پی کسی نعتی است آرد و کس که پی پی سیست و پی
کشتن بخت خداوندان نعت و قوف نیافند الا بعت کرد
و انام که طمع میوه که میم و بختش کی نماید محکم و انکه که از
چیت و که آشناس که مسک کیت گفت بخره آن می
کویم که متعلقان بر در بازند و غلیظان شدید بر کارند

بهاری غنچه‌ها را بستان
دلی که باده را بستان
بهاری غنچه‌ها را بستان
دلی که باده را بستان

بهاری غنچه‌ها را بستان
دلی که باده را بستان

بهاری غنچه‌ها را بستان
دلی که باده را بستان

بهاری غنچه‌ها را بستان
دلی که باده را بستان
بهاری غنچه‌ها را بستان
دلی که باده را بستان

بهاری غنچه‌ها را بستان
دلی که باده را بستان

تبار غریبان دند و دست بر سینه صاحب تمیزان
نهند و گویند کس در چاقیت و راست گفته باشند **پ**
از که عقل و دقت و دهر و دانی خوش گشت پرده اگر کس در سر می
گشتم بحکم اگر از دست متوقان بمان آمده اند و ار
که دیان بجان و محال تعلقت که اگر یک پیمان شود
بسکرم که ایمان پر شود **پ** ویده اصل طریقت دنیا
پزشود و چنانکه چای شبنم حاتم طای پیمان نشان
بود اگر چشمی بودی از جوش که دیان عماره سی
و جاده برو پارکشتی گمشد که من بر جال ایشان

حکایت

نقد آن که در کمال
نقد آن که در کمال
نقد آن که در کمال
نقد آن که در کمال

این کتاب را در روز جمعه
 در ماه رجب سال ۱۰۰۰
 در شهر تبریز
 در کتابخانه
 در روز
 در شهر

حکایت
 در روز
 در شهر

پس هم گفتیم که بر مال ایشان حسرت نمی خوری ما در کجای سر ما
 کشتار سر پید پستی که بر اند می بیند آن بگویشی می سر شاه
 که نه اند می بهر زین پوشیدی ما شد کینه حسرت همه در با
 و تیر جبهه حسرت پنداشت **قطعه** بن آفرین کنی از صله یح
 که بر این سبالت مستعاریت یونین و معرفت کن سخن و آنچه کو
 بر در سلاخ را که در صیانت عاقبت الامر و لیش نماده
 نو لیش کردم است تقدیمی در از کرد و بهیوه که گفتن
 آفر و سنت با همانست که چون بر لیل از ضم فرومان
 سلسله ضحوت بجهانند چون آذیت تراش که بر

در روز
 در شهر

در روز
 در شهر



بسیار از این که در این کتاب است
 و در این کتاب است و در این کتاب است

ای ای که تو انکار از اشک کنی و در ویشان بجا کنی بدان که
 هر جا که کلفت غارت و با خمر غارت و بر سر سر کج
 و آنجا که در شوارت ننگ مردم خوارت لذت عیش
 لذت اجل در پست و نغمه شب را دیوار کاه و در پیش **ت**
 جوهر سخن کند که گشت طایب و کج و مار و کل و خوار و شامی
 بلکه کن در بوستان یک پست و چون شک تخمین در زمره
 تو انکاران شاگرد و کهنه و در حلقه و در ویشان صابر و صبور **ت**
 اگر را در قطره در شدی چرخ مسره باز را در و پر
 متعربان حضرت حق بل و علا تو انکار اند در ویش

بسیار از این که در این کتاب است
 و در این کتاب است و در این کتاب است

بسیار از این که در این کتاب است
 و در این کتاب است و در این کتاب است

فی القدر انما انما انما
فی القدر انما انما انما

فی القدر انما انما انما
فی القدر انما انما انما

و زمان کلیم خویش پروان
کویند و چرخ کرم کرم
تو می بین صفت کرمیان کرم و طایفه خوان
نعم سناه و صلا
کرم و داده و میان کرم بست و ابرو تو وضع کشا
طاب
نماند و حضرت و صاب و نیا و آخت چون بند کان
صبر
پا شاه عالم عادل مویده مظفر مضور ملک از نه نام حاج
شور اسلام و ارث ملک سلیمان اهل ملک زمان مظفر
الدین و الدین تا یک ابو نصر بن حسین بن علی و امام
ایام و نصر اعلا **قطعه** در کبابی سر سر کز این کرم کج
کرم است جو تو بر خانه آن کرم خدای خوات کبر عالمی خدای

فی القدر انما انما انما
فی القدر انما انما انما

فی القدر انما انما انما
فی القدر انما انما انما

فی القدر انما انما انما
فی القدر انما انما انما

فی القدر انما انما انما
فی القدر انما انما انما

در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب

حکمت مکه از خرومندان جاهل که درین زیر بنیه کار اکیلیت
 پادشاهان بصورت خرومندان محتاج تر که خرومندان اشرافان
 تندی اگر بشنوی ای پادشاه در همه اشراف ازین نیت
 خرومندان منصفه ماعل که در عمل کار خرومندانیت
حکمت هر چه پدید آید از نماز مال پی تجارت و علم پی در
 و مک پی سیاست **شعر** وقتی ملطف کوی و مدار او هر
 باشد که در کند قبول آوری و وقتی تهم کوی که صد گونه
 که که بکار ناید چند خطی با که رحم آوردن جهانست
 بر کسان و غصه کردن اطفالان جو رست بر مظلومان **پت**

در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب
 در این کتاب که در این کتاب



این غزل را در روزی که در کربلا
 در روزی که در کربلا در روزی که در کربلا
 در روزی که در کربلا در روزی که در کربلا
 در روزی که در کربلا در روزی که در کربلا

زان آنکه حجت که بریار که طاعت بر فرزند آدم **مکت** نصیب زین
 پذیرفتن خطا و لیکن نیاید و است با بخت کار که در حق است **شعر**
 حد در کنج و شمع که یار کن که بر زانو زنی دست تابان
 کت را می نماید رات حق از و بر که دوراه دست چک
مکت شمع پیش از حد گرفتن وقت آرد و لطف بی وقت پیش
 پندانی شمع کن که از تو سیر کردند و بخت آن که بر تو یار شود **شعر**
 در شمع از می جسم در است چون ناله که جوامع و هم است
 در شمع که فرود آمد پیش بست که ناقص کند قد و
 زهر خویشین از زنی نه چکاره تن در ملت ۲۲

در روزی که در کربلا در روزی که در کربلا
 در روزی که در کربلا در روزی که در کربلا
 در روزی که در کربلا در روزی که در کربلا
 در روزی که در کربلا در روزی که در کربلا

این غزل را در روزی که در کربلا
 در روزی که در کربلا در روزی که در کربلا
 در روزی که در کربلا در روزی که در کربلا
 در روزی که در کربلا در روزی که در کربلا



کلامی که در این کتاب است
 از کلامی که در این کتاب است
 از کلامی که در این کتاب است
 از کلامی که در این کتاب است

تبسم ماوان پندار خویش **مکت** سحر کس را عقل خود به کائنات
 بنده زنده خود به کمال **قطعه** کی بود و مسلمانان می جسته
 چاکمه خنده زلفت از زنجار ایشانم بطیر که کشت مسلمانان کز تبار من
 درست نیت خدایا بپوشانم جو و کشت توریه سحر خیز من
 اگر دروغ خورم من بچو ستم اگر بار بی طین زمین قتل منم کرد
 بنحویشین نزد کس کان که نادانم **مکت** ده آدمی بنزد خود خواند و ده
 برود و اری نام بر بنده حرمین با جهانی گشته است و قانع نباشد
 سیر حکما گفته اند نوکری بقیامت بر که تو انگری بصاحت **قطعه**
 روده شکم پیکان تپتی کرد نفرت روی بدین پر کند و دیده

کلامی که در این کتاب است
 از کلامی که در این کتاب است
 از کلامی که در این کتاب است
 از کلامی که در این کتاب است

کلامی که در این کتاب است
 از کلامی که در این کتاب است
 از کلامی که در این کتاب است
 از کلامی که در این کتاب است



بی حدت کدورت عالم
 بنی آدم در میان جانداران
 عبادت و معاصی در گذران
 گشتار و پیکار و سازش و ستیز
 در این عالم کجاست که نماند
 از این بازیچه بازی و این بازیچه بازی

کاه و راند و شخم کشیدن از تن سپید طاعت نیاید و پوست پی منقش
 نشاید نه هر که در مجامع و هیئت در میان است **پت** که شکسته و لعل و شام
 پس نیست سکه لعل کجاست **عکس** نه هر که بصورت نیکو است
 ز پادشاه در دست کار و در دست تو **عکس** تو آن شمشاد پیکر در رخسار
 که با کجاست سیدت اینجا علوم و لی را بخش این شمشاد و غره
 که بخش نفر کرد و با این علوم **عکس** که با کجاست سیدت و غره
 خوشتر از کجاست پادشاهی را که شکسته و پند و دلجو زود پیوسته پادشاهی
 که با کجاست پادشاهی که با کجاست پادشاهی که با کجاست پادشاهی
پت بلکه در این عالم کجاست پادشاهی که با کجاست پادشاهی

بی حدت کدورت عالم
 بنی آدم در میان جانداران
 عبادت و معاصی در گذران
 گشتار و پیکار و سازش و ستیز
 در این عالم کجاست که نماند
 از این بازیچه بازی و این بازیچه بازی

بی حدت کدورت عالم
 بنی آدم در میان جانداران
 عبادت و معاصی در گذران
 گشتار و پیکار و سازش و ستیز
 در این عالم کجاست که نماند
 از این بازیچه بازی و این بازیچه بازی

نورانی که در این دفتر است
محتاج به کمال است و این دفتر
کتابخانه است و این دفتر
کتابخانه است و این دفتر

پند ضعیفی که با قوی لا ادری کند یا سخت و در میان خویش قطعه
 سایه پرورده اید طاعت آن کرد و با مبارز اقبال
 ست باز و محسوس کنی سحر با مردانین چنگال
 پند هر که نصیحت نشود و سر طاعت کشیدن و اردیت
 چون نماید نصیحت در گوش اکثر سر زش کند غموش حکمت
 پی سزای سزنده را از او اندید همچو پاکستان زاری و دل شکستی
 را پند مستطاب بر آرد و پیش آمدن باید چرخین خطبه چون سهری یار
 ز سایه محسوس ابرو استین افش پند کند سر آینه خفت حسود کو در است
 در بقا بگذشتن و در بقا حکمت سیر حور حکم نو بدی مرغ در دام

کتابخانه عمومی
مکتبہ اسلامیہ
مکتبہ اسلامیہ

[illegible]

در این کتاب
از کتب معتبره
است

در این کتاب
از کتب معتبره
است

در این کتاب
از کتب معتبره
است

در این کتاب
از کتب معتبره
است

در این کتاب
از کتب معتبره
است

در این کتاب
از کتب معتبره
است

بسیار در حق با کسنگان افزاوش کند **شعر** کند در حق شتم نیست
 و چه اندک حال گریست حال اندک گشتی اند که بر احوال پیش می ماند
 کسی که بر مرکب نازد بر پیش در که خوابش نذر و جگر آب گشت
 کس از خانه میسایه در پیش خانه کاهنچه بر و زن او سیکند و دود گشت
پند در ویش ضعیف حال را در خشک سال سر که چون لا بشر است کند و شتم
 ریش نمی و معلوم دریش **شعر** خود که پنی و باری بکلی نیست
 بر آن پیش گشت کن و مر و برش کس که در پیش می رسد که چون او
 میان مند و چون مر آن که در پیش **حکمت** و در محال حال است خود شتم
 در حق قسم هر در شتم و معلوم **قطعه** قضا در نشود که مر را نالد

در این کتاب
از کتب معتبره
است

در این کتاب
از کتب معتبره
است

در این کتاب
از کتب معتبره
است

در این کتاب
از کتب معتبره
است

در این کتاب
از کتب معتبره
است

در این کتاب
از کتب معتبره
است

در این کتاب
از کتب معتبره
است

در این کتاب
از کتب معتبره
است

در این کتاب
از کتب معتبره
است

از غایب کی برگردد و در **پست** هر شک لطیف خوی دلدار
 بهتر فیه دم از **حکمت** کی را که عالم بی علی با مکن پوچست
 بنور در شب هر دم را که بار چرخ نیستی شمع **حکمت** مرد
 رفت معابد با طبع روز **شعر** ای بناموس کرده جاده مضید
 بجهنم از طوق نایب دشت کو تا به یاد دنیا استین از آریا کو
پند و کس را حیرت از نرد و پو یا قی عجیب از کل نیاید که حیرتی
 مکتوبه و ارشعی قلند رانسته **قطعه** پیش رویش و خوش بیا
 کز نباشد در میان ایل پیل یام و به یاز سحرین یا کزین و کشتن
 دوستی بی نام یکن یا با کزین و در خور پیل غلطی که کزین

از غایب کی برگردد و در **پست** هر شک لطیف خوی دلدار
 بهتر فیه دم از **حکمت** کی را که عالم بی علی با مکن پوچست
 بنور در شب هر دم را که بار چرخ نیستی شمع **حکمت** مرد
 رفت معابد با طبع روز **شعر** ای بناموس کرده جاده مضید
 بجهنم از طوق نایب دشت کو تا به یاد دنیا استین از آریا کو
پند و کس را حیرت از نرد و پو یا قی عجیب از کل نیاید که حیرتی
 مکتوبه و ارشعی قلند رانسته **قطعه** پیش رویش و خوش بیا
 کز نباشد در میان ایل پیل یام و به یاز سحرین یا کزین و کشتن
 دوستی بی نام یکن یا با کزین و در خور پیل غلطی که کزین

این کتاب را در روز جمعه
 در شهر تبریز در روز
 در شهر تبریز در روز
 در شهر تبریز در روز

بانه خلق در لغت تر سکونت بخیر است
 خوان بجان کجاست نه خود و بنا بر
 و نقص هر اول اول بابا بر روی آرمود و بجان خود و در دهان
 بی کاروان حق نام شد محراب پس نه که چگونه رسید بی بدین است
 در علوم کتب را که هر چه بدست از رسیدن آن یک شد **متم**
 امید عافیت که بود و نه عقل که بنابر طبیعت شایسته
 پس هر چه بدانی که در این **دلیل** راه تو باشد بغیر و اما
نه سرانجامی که از این معلوم تو خواهد شد پس بدین است تعجب کن
 که سبب سلطه از این **دشمن** چو لطف آن که در دست او بود

این کتاب را در روز جمعه
 در شهر تبریز در روز
 در شهر تبریز در روز
 در شهر تبریز در روز

این کتاب را در روز جمعه
 در شهر تبریز در روز
 در شهر تبریز در روز
 در شهر تبریز در روز

کجایم که در این عالم
 کجایم که در این عالم
 کجایم که در این عالم
 کجایم که در این عالم

حکمت اهل کائنات از روی ظاهر او نیست و اول موجود است
 و بر اشراق فروخته اند یک حق شاسن از آفرینی پاسبان
 سکر را لغت سرگزشتی است که در کفر و کفر و کفر و کفر
 که در صدره نوازی منفرد است که بکثر خیر می آید تا در جنگ
حکمت از فرج و در ستر پوری می آید و بی منور اسرار و شایسته
 که در رحم بر کجا و بسیار خوار که چرخ نیست و بسیار خوار
 چو کار و ارمی ایت فریچه چو خرق بکار کمان او در چه
حکمت در انجیل آمده است که ای فرزند آدم اگر تو را کفر می آید
 مشعل شوی کمال از من بمانی و اگر درویشی و دست گداز شوی

و از این سخن ظاهر است
 و از این سخن ظاهر است
 و از این سخن ظاهر است
 و از این سخن ظاهر است

کجایم که در این عالم
 کجایم که در این عالم
 کجایم که در این عالم
 کجایم که در این عالم

کلماتی که در این کتاب است
 و کلماتی که در این کتاب است
 و کلماتی که در این کتاب است
 و کلماتی که در این کتاب است

حکمت هر که تادیب نیاورد چون بکیر و عذاب عجبی که شاید **پت**
 پند است خطاب مستتر آن بگوید چون ندیده و نشنوده اند
حکمت بپنجی که شش پند است که در شش پند است **قطعه**
 نرو و مرغ سوی آنه فراز چون در مرغ پند است
 پند گیر از مصایب اگر آن تا بگیرد که میکان تو پند **پند**
 آنرا که گوش او است که آن آفریده اند چون که بشنود و آنرا که بگوید
 می شنید چون که نرو و **قطعه** شب تاریک دوستان می
 می تابد جو روز خشنده وین سعادت نرو بازو
 تا بنمشه خدای بخشنده **شعر** از تو که نالم که در او نیست

کلماتی که در این کتاب است
 و کلماتی که در این کتاب است
 و کلماتی که در این کتاب است
 و کلماتی که در این کتاب است

کلماتی که در این کتاب است
 و کلماتی که در این کتاب است
 و کلماتی که در این کتاب است
 و کلماتی که در این کتاب است

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the historical account, mentioning various figures and events.

[illegible]

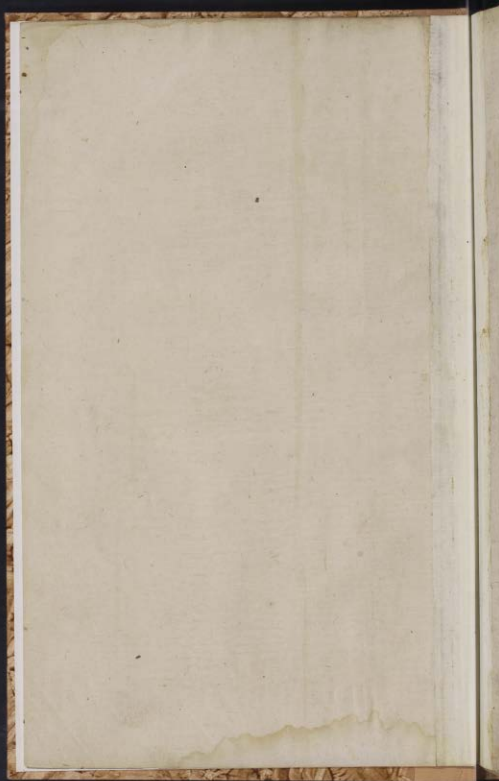
این کتاب را که از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نقل شده است و در آن
در بیان فضائل و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام و در بیان احادیث و روایات
و در بیان مناقب و فضائل ائمه اطهار علیهم السلام و در بیان احادیث و روایات
و در بیان مناقب و فضائل ائمه اطهار علیهم السلام و در بیان احادیث و روایات

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the text from the previous page, written in a cursive style.

This detail shows a portion of a manuscript page. A prominent feature is a wide, horizontal blue band decorated with intricate gold calligraphy, which appears to be a title or a significant heading. The band is bordered by thin gold lines. Above and below this band, there are sections of handwritten text in black ink, written in a cursive Persian style. The paper itself is aged and slightly discolored.

و دارویی تلخ نصیحت را می شنود طراف بر این صحت طبع
 ایشان ملول نشود و از دولت قبول محروم ^{نماند}
 ما نصیحت بجای خود کردیم و در کارهای دین بر بردیم
 که نیاید بکوشش غیبت
 بر رسولان پیام باشد و پس

MAGY. AKADEMIA
KÖNYVTÁRA



Parsons D. 14

Digitized by the Library and Information
Centre of the Hungarian Academy of
Sciences

